

بلند نگری (لانگ ویو)

فصلنامه



ISSN ۲۷۵۳-۳۹۸۰

دوره ۲ - شماره ۴ - مهر ۱۳۹۹ / اکتبر ۲۰۲۰

از رهاسازی معنوی تا اشغال جسمانی: تأملی بر استعمارگری معنا



شیخ محمد بهمن پور

امام محمد العاصی

رمزی بارود

راندا عبدالفتاح

ارتباط (مجدد) با قرآن
در دوره ویروس کرونا

قرآن، زنان و مردان را
یکسان تکریم می کند

بازگرداندن فلسطین به جنوب
جهان: چرایی مقابله با پروژه
اسرائیلی «تکاپ برای آفریقا»

سرزمین عاری از سکنه /
یادبود روزا تکتب

آنچه به نظر می‌رسد رهبران آفریقا فراموش کرده‌اند این است که اسرائیل همچنان طرفدار همان طرز تفکر استعماری است که صدها سال است آفریقا را پرده و مهوور خود کرده است. علاوه بر این، به نظر می‌رسد نژادپرستی ضد آفریقایی گستاخانه که معرف جریان اصلی سیاست و جامعه اسرائیل است، هیچ اثری بر تقویت باشگاه هواداران اسرائیل در آفریقا ندارد. همانطور که بازنویسی تاریخ، استعمار را مشروعیت می‌بخشد، همچنین سعی کرده است قربانیان خود را فراموش کند. همانطور که امپراتوری‌های غربی در دوره استعمار تسلط شروانه‌ی خود بر تعلق‌ناشان را تحکیم می‌کردند، گفتگمانی کاملاً جدید - شرق شناسی - برای تداوم و توجیه انقیاد سایر مردم ایجاد شد. این بازساخت‌دهی شرق از چشم غرب به حوزه اعتقادات دینی و اعمال فرهنگی گسترش یافت و در هر زمینه‌ای که بازساخت‌دهی امکان‌پذیر نبود، به عنوان عملی غیر قابل قبول و / یا اخلاقاً متزجر کننده معرفی شد. جوامع اسلامی با هجوم اندیشه‌های متفکران غربی روبرو شدند که تصویری می‌کردند می‌دانند چگونه بهتر می‌توان از متون مقدس خود با استفاده از تکنیک‌های دقیق تر و قابل اعتمادتر استفاده کرد. در جهان اسلام، این خصوصیت دینی از قبل وجود داشت و باعث ایجاد ادعاهای نادرست و پایدار و عناد ساختاری غرب علیه مسلمانان و اسلام در غرب شد. به گفته‌ی امام محمد العاصی، برخی از این تحریفات در تفسیرهای غلط از یک آیه کلیدی قرآن پشتیبانی شده است. در این شماره از مجله ما، وی این ادعای غرب را تحلیل می‌کند که قرآن از خشونت فیزیکی علیه زنان حمایت می‌کند و بر تفسیرهای آیه سوره نساء متمرکز است که اینطور سوء برداشت شده است که حق تنبیه فیزیکی زن، به شوهر اعطا شده است. وی با اتخاذ یک رویکرد زبانی، چگونگی خطا بودن این سوء برداشت‌ها را نشان می‌دهد و در نهایت، فرازی از دستورات قرآنی و نبوی در مورد زنان را ارائه می‌کند. درک صحیح وحی الهی، شرط لازم شناختن اراده‌ی او و نزدیک شدن به او است، که هدف نهایی مسلمانان است. به طور طبیعی، از همان آغاز اسلام، هرمنوتیک قرآن جایگاه اصلی ادبیات دینی را به خود اختصاص داد. با این حال، در مقیاس کلان، تفسیر به گونه‌ای است که اغلب برای نوآموز دشوار است که بداند از کجا شروع کند. در مقاله آخر این شماره، شیخ محمد بهمن پور سعی می‌کند با ارائه طرح کلی از سنت تفسیر، این کار را برای افراد مبتدی ساده کند. وی پیش دوری‌های فرهنگی، فرقه‌ای، مذهبی و علمی را که تحت تأثیر تفسیر قرآن طی قرن‌ها شکل گرفته است، مطرح می‌کند و معتقد است که عمل تفسیر ما را ملزم می‌کند که از درون خود قرآن به دنبال هدایت باشیم؛ نه در خارج و از طریق فرقه یا فرهنگ گریز جویی. واضح است که قدرت واره‌ها، به شدت بر وضعیت فعلی ما به عنوان شهروندان در جهانی که در آن عدم تعادل قدرت در حال افزایش است، تأثیر می‌گذارد. خواه تاریخ ظلم و ستم، اشغال مداوم یا زبان‌هایی - الهی یا دنیوی - باشد که از طریق آنها بخوایم موجودیت خود و آزادی خود را اعاده کنیم، درک این مسئله اساسی است. در حالی که از قدرت علیه بسیاری افراد سوء استفاده شده است، این افراد بسیار می‌توانند و باید از طریق جستجوی مستمر معنا، وزن تعادلی را در عدالت و قدرت متناظر با آن بیابند.

فیصل بودی و آرزو میرالی
سردبیران

اگر این قول معروف صحیح باشد که تاریخ توسط فاتحان و نه مغلوبان نوشته شده است، ممکن است به نوعی بتوان وضعیت هرمنوتیک گفتگان سیاسی و دانشگاهی غرب در مورد استعمار را توضیح داد. روند تحکیم استعمار با بازنویسی تاریخ همراه است، به این گونه که شرارت‌ها و رنج‌هایی که بر مردم بومی تحمیل می‌شود با ترفندهای دانشگاهی مشروعیت می‌یابد. این همان چیزی است که به موجب آن اشغالگری استعمار، بار مسئولیت را از عاملان خشونت دولتی به قربانیان منتقل می‌کند. همانطور که در مورد فلسطین چنین کرده‌اند، سرزمین‌های اشغالی را به مکان‌هایی بدون مردم تبدیل می‌کنند، یا در هر جا مانند استرالیا و آفریقا که نتوان ساکنان بومی را از سابقه [تاریخی] حذف کرد، آنها را بربرهایی می‌نامند که نیاز به تبعیت و تمدن دارند. بنا بر عقیده راندا عبدالفتاح، نویسنده اولین مقاله این شماره، پذیرش این تاریخ بازنویسی شده به عنوان نقطه‌ی آغاز هر گونه بحث و گفتگو یا مذاکره سیاسی در مورد اعاده حق یا عدالت، به معنای تسلیم شدن در جایگاه قربانی و از دست دادن جایگاه اخلاقی است. از نظر اخلاقی توجیهی وجود ندارد که اسرائیل به عنوان یک کشور قومی - دینی انحصار طلب در سرزمین متعلق به فلسطینیان حضور داشته باشد، اما به محض اینکه وضعیت جاری را بپذیریم، در واقع متجاوزانی را قانونی دانسته‌ایم که در حال حاضر بر افرادی که سلب سرزمین و استعمار شده‌اند، حکومت می‌کنند. هر کوششی برای رفع «درگیری» بین اسرائیل و فلسطین با زبان «راه حل دو کشور» یا تصور اسرائیل به عنوان پناهگاهی که در مقابل هولوکاست نازی تأسیس شده است، یا این تصور که این درگیری را دینی بنامیم، اقدامی برای تحریف عامدانه سوابق تاریخی است. این موضوع دقیقاً مشکل پیمان اسلو بود که در سال ۱۹۹۳ بین اسرائیل و سازمان آزادیبخش فلسطین امضا شد. رهبری فلسطین با به رسمیت شناختن حق اسرائیل برای حضور در سرزمین‌هایی که از پیش متعلق به فلسطینیان بوده است و هنوز هم باید چنین باشد، موقعیت خود را به عنوان قربانیان اشغال غیرقانونی تثبیت کرد و موقعیت اخلاقی [برتر] خود را به سطح اختلاف بر سر سرزمین کاهش داد. سال‌های پس از این واگذاری حق، بحران [پیمان] اسلو را تشدید کرد، زیرا طرف قدرتمندتر [صهیونیستی] به تعهدات خود در این توافق‌نامه پایبند نبوده است و از این جایگاه تساوای اخلاقی برای پشتیبانی از بازگشت به عرصه‌های بین‌المللی بهره‌برداری کرده است. اسرائیل برای مدت طولانی در بسیاری از نقاط جهان، به ویژه برای کسانی که دارای گذشته استعماری بودند، رژیم منفور بود و [این کشورها] طبیعتاً می‌توانستند با فلسطینی‌ها همدلی کنند. همانطور که رمزی بارود در مقاله این شماره می‌نویسد، این وضعیت به طور قطعی در قاره آفریقا وجود داشت، چرا که در یک مقطع در دهه ۱۹۷۰ هیچ کشور آفریقایی، به جز مالاوی، لسوتو و سوازیلند، روابط رسمی دیپلماتیک با اسرائیل نداشتند. با این حال، پیمان اسلو همه‌ی اینها را تغییر داد. این «معامله» به رهبران آفریقایی اجازه داد این توهم را بپذیرند که اسرائیل موافقت کرده است تا خواسته‌های جامعه جهانی را رعایت کند و سرانجام صلح پایدار قابل حصول است. در اواخر دهه ۱۹۹۰، اسرائیل روابط خود را با ۳۹ کشور آفریقایی دوباره فعال کرد و در حالی که فلسطینیان سرزمین‌های بیشتری را تحت پیمان اسلو از دست می‌دادند، اسرائیل متحدان جدید و حیاتی زیادی را در آفریقا و سایر مناطق بدست آورد.

فهرست مطالب

۲. راندا عبدالفتاح

سرزمین عاری از سکنه /

[روز یادبود] نکبت

۶. رمزی بارود

بازگرداندن فلسطین به جنوب جهان:

چرایی مقابله با [پروژه] اسرائیلی «تکاپو

برای آفریقا»

۱۰. امام محمد العاصی

قرآن، زنان و مردان را یکسان تکریم

می‌کند

۱۴. شیخ محمد بهمن پور

ارتباط (مجدد) با قرآن در دوره

ویروس کرونا

The
Long View
Quarterly Magazine



سردبیران:

فیصل بودی و آرزو میرالی

بلند نگری (لانگ ویو) یک پروژه و از انتشارات

موسسه اسلامی حقوق بشر لندن است

وب سایت www.ihr.org.uk

ایمیل info@ihr.org

تلفن +۴۴ ۲۰ ۸۹۰۴ ۴۲۲۲

دیدگاه نویسندگان، الزماً دیدگاه یا اعتقادات موسسه اسلامی حقوق بشر را بازتاب نمی‌دهد.

تصویر روی جلد: «ما همچنان اینجا هستیم» توسط محمد حمزه / انتفاضة استریت (C) با موسسه اسلامی حقوق بشر

با ایمیل به نشانی info@ihr.org، حساب توییتری ما [@ihr](https://twitter.com/ihr) یا با یافتن ما در فیسبوک به گفتگوی ما بپیوندید. حتی می‌توانید نامه‌ای به سبک قدیمی به موسسه اسلامی حقوق بشر لندن (Wembley, HA9, 598 IHRC, PO Box 7XH, UK) برای ما ارسال کنید. یا برای حضور در یکی از رویدادهای ما به آدرس (Preston Road, 202) 8PA Wembley, HA9 در نمایشگاه کتاب موسسه اسلامی حقوق بشر مراجعه کنید (وقتی بحران ویروس کرونا فروکش کرد). ما همچنین رویدادها را به صورت برخط هم قرار می‌دهیم، بنابراین www.ihr.org.uk هم‌اکنون شوید و در آدرس www.ihr.org.uk/events می‌توانید ببینید چه رویدادهایی را در برنامه‌های آینده داریم.

سرزمین عاری از سکنه / [روز یادبود] نکبت

گفتمان سیاسی و دانشگاهی در مورد کشورهای استعمار شده به عمد به گونه‌ای تنظیم شده است که ضمن تبرئه و مشروعیت بخشیدن به شرارت، قربانی را مسئله تلقی کند. این امر شامل باز نویسی سوابق تاریخی به عنوان شرط ضروری استعمار گری اروپایی است و مقابله با آن مستلزم به چالش کشیدن این [نوع تاریخ سازی] و شناختن خاستگاه استعماری است که ظالمان را به هم پیوند می دهد. **راندال عبدالفتاح** چنین عقیده‌ای دارد.

میشل - رولف ترویلو در کتاب بدیع «مسکوت سازی گذشته» استدلال می کند که انکار انقلاب هائیتی توسط غرب «به مان‌شان می دهد تاریخ صرفاً ثبت واقعیت‌ها و رویدادها نیست، بلکه روند اعمال فعالانه مسکوت سازی است، که بخشی از آن، ناخود آگاه و بخشی دیگر کاملاً عمدی است».

منطق مستعمره نشینی، از استقرار و استمرار منطق اسرائیل به عنوان یک کشور قومی - مذهبی ساخته شده بر سرزمینی با اکثریت جمعیت فلسطینی پشتیبانی می کند که به طور مرتب، ساکت سازی و سرکوب می شود. همچنین هر نوع پرسش راجع به چگونگی شکل گیری رژیم های حاکم بر استرالیا به عنوان یک کشور سفید پوست و مبتنی بر ریشه های استعماری، معمولاً نادیده گرفته می شود.

چه چیزی در این نوع تاریخ سازی در معرض خطر قرار گرفته است؟ در نامگذاری واقعیت اسرائیل به عنوان یک پروژه استعماری مهاجران؟ در قالب دهی به «عدالت برای بومیان» از طریق پروژه عمیق و سیستماتیک استعمار زدایی؟ وقتی ادعا می کنیم که مبارزات مردم بومی و جزیره نشین مجمع الجزایر تنگه تورس و فلسطینیان در مبارزه ضد استعماری، یگانه و غیر قابل جداسازی است، چه چیزی تهدید می شود؟

ساکت سازی، چارچوب اصلی مستعمره نشینی و علت اصلی این امر است که چرا ما به طور مداوم وارونگی مسئولیت را در استرالیا و فلسطین مشاهده می کنیم، که به موجب آن دولت مستعمره نشین

سفید استرالیا و دولت مستقر اسرائیل، مسئولیت را از عاملان خشونت دولتی به قربانیان منتقل می کنند. [آنها] فلسطینیان را متهم به داشتن جسارت برای انکار به اصطلاح حق وجود اسرائیل به عنوان یک کشور قومی - مذهبی می کنند؛ [حال آنکه اسرائیل] یک گروه قومی - نژادی است که خود را نسبت به دیگران صاحب امتیاز بالاتر می داند. فلسطینیان به این متهم هستند که جسارت می کنند و تسلیم شدن، پذیرفتن شرایط و متوقف کردن مقاومت را نمی پذیرند. همه ی تلاش ها برای تغییر متهم [از جانی به قربانی] در واقع «ساکت سازی فعالانه» کسانی است که [وجودشان] همچنان به پاکسازی قومی، خالی کردن سرزمین از سکنه، سلب مالکیت و قتل عام شهادت می دهد.

در استرالیا، شاهد قصور مداوم دولت در پذیرش مسئولیت صدمات استعماری علیه مردم بومی و جزیره نشینان در مجمع الجزایر تنگه تورس، خشونت سیستمی و نهادینه شده دولتی و ظلم سیستمی و بی رحمی هستیم. ضربه های روانی بین نسلی و فقر ناشی از قوانین رفاهی ملی مبتنی بر نژاد و سیاست های دولت های متوالی در سراسر استرالیا، سرقت زمین، سرقت دستمزدها و اجبار مردم از طریق فریب یا آدم ربایی برای کار به عنوان برده یا کارگر کم درآمد در کشورهای دور از سرزمین مادری - و تماماً تاریخ پنهان بردگی استرالیا - هرگز به درستی و عادلانه بررسی نشده است. فقر، امید به زندگی کوتاه تر، اختلاف سطح بهداشتی، سطح بالای حبس و

تبعیض به عنوان اثرات مداوم خشونت دولت مستقر در نظر گرفته نمی شود. استعمار فراموش می شود و تحمیل زبان به «انتخاب های سبک زندگی» تبدیل می شود.

با وجود واقعیات برجسته در «گزارش [با عنوان] رساندن آنها به خانه: کودکان دزدیده شده» در سال ۱۹۹۷ و عذرخواهی ملی دولت استرالیا در سال ۲۰۰۸ به خاطر نسل های دزدیده شده، اکثر توصیه های ذکر شده در گزارش فوق، هنوز عملی نشده است. در واقع، میزان حذف کودکان بومی در استرالیا افزایش یافته است و فعالانی مانند «مادر بزرگ ها علیه پاکسازی سیستماتیک کودکان بومی» علیه چنین جنایاتی فعالیت می کنند. ادعای سرزمین عاری از سکونت، به گفتمان پشتیبانی نامحسوس که زیربنای بخش حمایت از کودکان است، سرایت کرده است. این بخشی است که در آن موضوع ثابت منطق اقتدار حمایت از استعمار را مشاهده می کنیم که خود را مستحق کنترل کودکان بومی می داند. ساختارهای مستعمره نشینی، امروزه زیربنای قانون و سیاست است. این یک نمونه از چیزی است که انسان شناس، آن لورا استولر، آن را به عنوان «وضعیت کنونی فراگیر و حضور قدرت استعماری» توصیف می کند.

خوانش عمیق تاریخی از مبارزات سیاهان و فلسطینیان به عنوان مناطقی مستعمره نشین، مسئله بسیاری از هژمونی ها را بر ملا می کند. یکی از اینها منشور مدرنیته «اروپایی / غربی» و امتناع آن از تعامل با خاستگاه قدرت

ماند» به معنای خشم یک سیستم حقوقی نژادپرستانه و دستگاه دولتی است که برای سرکوب سوابق تاریخی ساختار یافته است.

در استرالیا نیز، فعالان بومی که خواهان لغو روز استرالیا یا «تغییر تاریخ» آن از ۲۶ ژانویه شده‌اند، به روش‌های گستاخانه و حیرت‌آوری ساکت‌سازی شده، مورد حمله و تحقیر قرار گرفته‌اند. گفتن حقیقت به قدرت، مقاومت در برابر ایده سرزمین‌عاری از سکونت در همه مظاهر و تبیین‌های جاری آن، باز نامگذاری محقانه روز استرالیا به عنوان روز تعرض، تهدیدی برای دولت مستعمره‌نشین سفیدپوست است. ملاحظه کنید که در سال ۲۰۱۸، تارین اونوس ویلیامز، فعال ۲۴ ساله بومی، در یک راهپیمایی روز تعرض در ملبورن سخنرانی کرد و خطاب به جمعیت ۶۰ هزار نفری حاضر در آنجا گفت: «لغت به استرالیا، امیدوارم به خاک سیاه بنشیند» و خواستار لغو روز استرالیا شد. به همین دلیل، اونوس ویلیامز مورد حملات بی‌رحمانه، از جمله از سوی دولت ایالت ویکتوریا و مخالفان قرار گرفت و «ده‌ها مقاله آتشین خبری، از جمله مقالاتی که به خانواده‌اش حمله کردند» نگاشته شد. نخست‌وزیر سابق ویکتوریا، جف کنت، به دلیل «زبان نامناسب» به اونوس ویلیامز حمله کرد و به او، که یک زن بومی است، پیشنهاد کرد «بلیط هواپیمای یک طرفه بخرد» و خواستار برکناری وی از سمت خود در شورای جوانان کوری با بودجه دولت و استرداد این شورا شد. این که دولت مستعمره‌نشین هیچ گونه مخالفتی را تحمل نخواهد کرد و تمام تلاش‌ها برای استعمار زدایی را سرکوب خواهد کرد، در عواقبی که برای شوراهای محلی که جرات کرده‌اند مراسم ملی تشریفات شهروندی را که در روز استرالیا برگزار می‌شود لغو کنند، نشان داده شده است. این مجالس توسط دولت فدرال از حق برگزاری چنین مراسمی محروم شده‌اند.

هر تلاشی برای خاموش کردن مخالفت‌ها، خفه کردن شرایط گفتمان و بحث و تحمیل اقدامات تنبیهی، نمونه‌ای از نحوه تلاش مستعمره‌نشینان برای کنترل نحوه به یاد آوردن گذشته و تصور آینده است. به عنوان مثال، فلسطینیان بارها و بارها

اشاره به فلسطینیان یک خط است: «در سال ۱۹۳۶، بربرهای عرب به محله یهودیان حمله کردند». سال ۱۹۳۶، سال شورش عرب، همچنین سالی است که یکی از عموهای پدرم توسط انگلیس به دار آویخته شد. من بیش از این که او چه کسی بود و چرا کشته شد، چیزی نمی‌دانم؛ زیرا سلب مالکیت، بایگانی شخصی شما را از شما می‌گیرد.

هم در استرالیا و هم در اسرائیل، نامگذاری تاریخ و امتناع از پاک کردن، خشونت سیاسی ارتجاعی و ظالمانه‌ای را برمی‌انگیزد. در مارس ۲۰۱۱، کنت (یا مجلس) اسرائیل قانونی را تصویب کرد که به وزیر دارایی اجازه می‌دهد در صورت انجام «فعالیتی مغایر با اصول دولت» توسط موسسات، بودجه دولتی یا حمایت از آن موسسات کاهش داده شود.

**ساکت‌سازی،
چارچوب اصلی
مستعمره‌نشینی و علت
اصلی این امر است که چرا
ما به طور مداوم وارونگی
مسئولیت را در استرالیا و
فلسطین مشاهده می‌کنیم،
که به موجب آن دولت
مستعمره‌نشین سفید استرالیا
و دولت مستقر اسرائیل،
مسئولیت را از عاملان
خشونت دولتی به قربانیان
منتقل می‌کنند.**

به طور مستمر، این فعالیت‌ها شامل «نپذیرفتن وجود دولت اسرائیل به عنوان یک کشور یهودی و دموکراتیک» و «یادبود روز استقلال یا روز تأسیس این کشور به عنوان روز عزّا» است. فلسطینیان و حامیان آنها به خاطر یادبود روزی که سرزمین خود را از دست داده‌اند مجازات می‌شوند. اصرار بر اینکه [روز یادبود] نکبت «به خودی خود مسکوت نخواهد

استعماری است. این خاستگاه قدرت استعماری از نظر موقعیت من به عنوان یک مهاجم رنگین پوست، به عنوان دختر یک فلسطینی محروم که در استرالیا در سرزمین دزدیده شده زندگی می‌کند، اساسی است. این پروژه استعماری است که دولت اسرائیل را ایجاد کرد و پدر من و خانواده او را از وطن خود آواره کرد و پدر من را در سال ۱۹۷۳ -درست دو سال پس از آن که مردم بومی برای اولین بار در سرشماری ملی شمارش شدند- به استرالیا، یعنی به سرزمین دیگری آورد، که به سرقت رفته بود.

تحلیل تاریخی برای دستیابی به عدالت و تحول اجتماعی بسیار مهم است. ما این را در استرالیا تشخیص داده‌ایم. به بومیانی که خواستار لغو روز استرالیا هستند - زیرا این روز، آغاز حمله، سلب مالکیت و نسل‌کشی مردم بومی است - گفته می‌شود «از آن عبور کنید». [این گفتار] به جای حساب پس دادن راجع به گذشته، [بومیان را] متهم به تثبیت شدن در گذشته می‌کند. میزان وحشتناک مرگ بومیان در بازداشتگاه‌ها از گزارش کمیسیون سلطنتی سال ۱۹۹۱ «محاسبه» می‌شود و سیر مرگ و میر ناشی از خشونت دولت استعمارگر از زمان حمله نادیده گرفته می‌شود. ما می‌دانیم که تاریخ برای فلسطینیان هم یک مسئله است. در هر جایی که به فلسطین سفر کردم حذف منظم هویت، تاریخ و حافظه‌ی فلسطینیان از اسرائیل و همچنین فراموشی جمعی اجباری در موضوع نکبت، با من روبرو شد. ساختن یک کشور کامل حول دروغ، واقعاً شاهکار سانسور است: تلاش برای پاک کردن سیستماتیک وجود، آوارگی، خسران و نوستالژی گذشته و حال مردم، برای حفظ این ایده که هیچ چیز منسجم، زیبا، مشروع، معنی‌دار و غیر یهودی قبل از اسرائیل نبوده است.

در یافا، پلاک‌های اطلاعات گردشگری در کنار کورنیش، تاریخچه چند زبانه‌ای از این شهر را ارائه می‌دهد که هزاران سال تا امروز را پوشش می‌دهد. به عربی چیزی ارائه نشده است. من در آنجا با پدرم عکس گرفتم که نشانی شخصی از حضور ما فلسطینیان در آنجا است. متعاقباً من مقاله‌ای در مورد این علائم به صورت برخط پیدا کردم که ابراز می‌کرد فلسطینیان از تاریخ یافا پاک شده‌اند. تنها

با نوعی قالب‌دهی از مبارزه خود برای عدالت و آزادی بر اساس اصطلاحاتی روبرو می‌شوند که ۱۹۶۷ را به عنوان نقطه شروع «رفع درگیری» مشخص می‌کند. این دلیلی است که نشان می‌دهد چرا مذاکرات و سیاست‌ها همچنان بر درگیری متمرکز هستند، نه پاک‌سازی قومی؛ به حق بازگشت [اشاره می‌شود] و نه اشغال؛ به خط سبز [اشاره می‌شود] و نه فلسطین تاریخی ۱۹۴۸ و به راه حل «دولت» [اشاره می‌شود] نه آپارتاید نژادی و سرقت زمین. در استرالیا، دولت‌های متوالی همچنان بر حمایت از سیاست دو جانبه حمایت از راه حل دو کشور و مهمتر از همه تعهد به اصطلاح «حق وجود» اسرائیل اصرار دارند. تعهد به لفاظی «حق وجود» تنها در صورتی پایدار می‌ماند که پاک‌سازی قومی، کاهش جمعیت و خلع ید از شرایط بحث باشد.

پناهندگان، حق بازگشت و انتقال چارچوب‌های استعماری و مأموریت انگلیس برای پشتیبانی از سلطه اسرائیل بر جمعیت فلسطین از سال ۱۹۴۸ نادیده گرفته می‌شوند. آغاز این روند در سال ۱۹۶۷ به خودی خود نشان دهنده یک موقعیت ایدئولوژیک است: مستعمره‌نشینی از روایت حذف می‌شود. اما تحلیل تاریخی همه چیز است. مستعمره‌نشینی و منطق نژادی آن، در سابقه تاریخی، مبنای قاطعی است که بنیانگذار صهیونیسم سیاسی، تئودور هرتزل، درخواست حمایت سیسیل رودز از آن را دارد. رودز، که سرزمین مردم شونا را در آفریقا استعمار کرده و نام آن را رودزیا گذاشته بود، به دلیل مساعی مشترک، و به بیان دقیق‌تر، اشتراک در تلاش برای استعمار، به او نزدیک شد. هرتزل نوشته است: «از شما برای کمک به تاریخ‌سازی دعوت می‌شود. [این] موضوع آفریقا را درگیر نمی‌کند، بلکه بخشی از آسیای صغیر و [موضوعی مرتبط با] یهودی‌ها و نه انگلیسی‌ها [است] ... پس چگونه ممکن است به شما رجوع کنم، درحالی که این مسئله برای شما موضوعیت ندارد؟ چگونه واقعا؟ پاسخ این است که این مسئله‌ای استعماری است».

تاریخ هم برای مردم ملل اول در استرالیا و هم برای فلسطینیان در فلسطین تاریخی و اشغالی اهمیت دارد. و این تاریخ‌ها، به

شکلی بسیار مهم، به هم پیوسته‌اند. از این گذشته، این موضوع، چگونگی گسترش شاخک‌های امپراتوری انگلیس در سراسر جهان را نشان می‌دهد. بنی موریس، مورخ اسرائیلی در کتاب خود، «قربانیان نیکوکار»، نوشت که مهاجران اولیه رژیم صهیونیستی تمایل داشتند اعراب را «بدوی، غیرصادق، سرنوشت‌باور، تنبل، وحشی - یعنی همانطور که استعمارگران اروپایی بومیان دیگر نقاط آسیا یا آفریقا را می‌دیدند - ببینند ... در بیشتر موهاوت‌ها (سکونت‌گاه‌های استعماری روستایی) و در سایر مکان‌ها که توسط اروپایی‌ها استعمار شده بود، با اعراب مانند مردم بومی رفتار می‌شد».

در استرالیا، جوزف بنکس، دانشمند انگلیسی که جیمز کوک را همراهی می‌کرد، مردم بومی را که طی تعرض‌شان به آنها برخورد کردند، عشایری توصیف کرد که «مانند اعراب از مکانی به مکان دیگر» سرگردان هستند. زبان مستعمره‌نشینی - که توسط صهیونیست‌های انگلیسی یا اروپایی تنظیم شده بود - اساساً از طریق یک دستور زبان نژادی مشترک تنظیم شد.

هر کوششی برای رفع «درگیری» بین اسرائیل و فلسطین با زبان «راه حل دو کشور»، یا تصور اسرائیل به عنوان پناهگاهی که در مقابل هولوکاست نازی تأسیس شده است، یا این تصور که این درگیری رادینی بنامیم، اقدامی برای تحریف عامدانه سوابق تاریخی است.

به یاد داشته باشید که سیسیل رودز به عنوان کسی در نظر گرفته می‌شود که طرح‌هایی را برای سیستم آپارتاید آفریقای جنوبی ارائه داده است و سیستم آپارتاید آفریقای جنوبی قویاً از قانون حمایت از بومیان کوئینزلند (۱۸۹۷) الگوبرداری شد. این خاستگاه قدرت مستعمره‌نشینی است که به عمد ساکت‌سازی شده است.

روایت‌ها درباره تاریخ و تخیلات جمعی و مبارزات آزادی‌خواهانه، بسیج‌کننده‌های قدرتمند همبستگی و فعالیت هستند. آنچه که ما در فلسطین و استرالیا شاهد آن هستیم، گسترش خشونت مستعمره‌نشینی است. هر کوششی برای رفع «درگیری» بین اسرائیل و فلسطین با زبان «راه حل دو کشور»، یا تصور اسرائیل به عنوان پناهگاهی که در مقابل هولوکاست نازی تأسیس شده است، یا این تصور که این درگیری رادینی بنامیم، اقدامی برای تحریف عامدانه سوابق تاریخی است.

به همین ترتیب، در استرالیا، بارها و بارها می‌بینیم که خشونت دولت سفیدپوستان، موتور اصلی در پس آن چیزی است که می‌توان آن را تحت عناوین قانون حکومت نظامی در مداخله سرزمین شمالی، مرگ بومیان در بازداشت، سیستم زندان نامتناسب برای انقیاد تن سیاه پوستان و سرکوب مخالفت و اعتراض بومیان را توصیف کرد. با این حال این امور مستمراً انکار می‌شود، پنهان می‌شود، نادیده گرفته می‌شود و قطعاً هرگز به هیچ مسئولیتی منجر نمی‌شود.

همانطور که تیلارید، زن ویراجوری و ویلون، وکیل دادگستری و فعال حقوق بشر، در رابطه با نژادپرستی سیستماتیک و زندانی شدن بیش از حد افراد بومی استدلال می‌کند: «حقیقت این است که استرالیا یک مستعمره‌ای ساخته شده بر اساس نژادپرستی است. این [نژادپرستی]، در قوانین و دستورالعمل‌های نهادهای آن نوشته شده است. نژادپرستی سیستمی مستلزم تغییر سیستمی است. اگر شما نژادپرستی موجود را نپذیرید، بخشی از مشکل خواهید بود. این سرزمین همیشه زمین، آسمان و دریای مستقل بومیان و جزیره تنگه تورس باقی خواهد ماند. حاکمیت بدون مجوز، نژادپرستی و مسئولیت مستعمره‌نشینی ساختاری، برای هرگونه اعاده عدالت، بسیار مهم است».

ماه گذشته، برنتون تارانت ۲۹ ساله استرالیایی به جرم قتل عام ۵۱ نمازگزار مسلمان در آنوترنو در نیوزیلند در مارس ۲۰۱۹ به حبس ابد و بدون آزادی مشروط محکوم شد. به دنبال پوشش رسانه‌های جریان اصلی و اظهار نظرها، اصلاً تعجب‌آور نبود که مانند تفسیری که یک

سال قبل منتشر شده بود، ساختارهای کلان مستعمره‌نشینی که حمله کریستچرچ بر آن استوار است، نادیده گرفته شد. ما در اینجا یک حمله تروریستی بر تری طلب سفیدپوست داریم که توسط یک مرد سفیدپوست استرالیایی علیه مسلمانان در یک کشور مستعمره‌نشین همسایه انجام شده است و با این وجود عرصه عمومی همچنان بر این عقیده غلط استوار است که برتری سفید پوست یک ناهنجاری زشت و خشن برای استرالیا و نیوزیلند است: «ما بهتر از این هستیم» / «این نگرش ما نیست».

به نقل از پروفیسور بومی، آیلین مورتون-راینسون، نمونه بارزی از چگونگی عملکرد منطق مالکانه حاکمیت سفیدپوست مردسالار برای انحراف دائمی و ناپدید شدن مردم بومی وجود دارد. مستعمره‌نشینی و حاکمیت بومی، دارایی‌های گفتمانی سفیدپوستی است که در گفتگوهای عمومی رها شده یا از آن خارج می‌شود. مورتون-راینسون قویاً استدلال می‌کند که نژاد، دستورالعمل سازمان‌دهنده جامعه استرالیا است که ریشه در حاکمیت سفیدپوستی مردسالار دارد و در سیاست اضطراب سفیدپوستان نسبت به خلع ید از سوی حاکمیت بومی مشاهده می‌شود. حاکمیت سفیدپوست مردسالار که از حاکمیت بومی امتناع می‌ورزد، مسلماً منطق مرد سفیدپوست جوانی را شکل می‌دهد که بر اساس نگرانی از «تهاجم»، در همسایه مستعمره‌نشین استرالیا، علیه مسلمانان شورش خونبار انجام داد.

هنگامی که تارانت، در اعلامیه خود، مهاجران را به عنوان «مهاجمان» در راه «نسل کشی سفید» توصیف کرد و از مسلمانان به عنوان «مطرودترین گروه مهاجمان در غرب» یاد کرد، نگرانی او از نسل کشی، به دلیل خلع ید، یک فراقکتی از ترس او از مردم سفیدپوستی بود که با بومیان و مردم تیره پوستی که در جنگ علیه تروریسم در سطح جهان مورد حمله قرار گرفتند و کشته شدند، چه‌ها نکردند (و هنوز هم انجام می‌دهند). آیلین مورتون-راینسون معتقد است: «مسئله ناتمام حاکمیت بومی» همان چیزی است که «همچنان از نظر روانی، حاکمیت سفیدپوستان مردسالار را مضطرب ساخته است».

این ارتجاع نیست، در واقع این یک تشخیص است که ما در طول تاریخ بارها

و بارها شاهد آن بوده‌ایم، که خشونت مستعمره‌نشینان، چه توسط استرالیایی‌های سفید و یا توسط مستعمره‌نشینان مسلح با لهجه بروکلین در کرانه باختری، ریشه در این اختلال روانی دارد. پاتریک وولف، دانشمند وفات یافته، قدرتمندانه استدلال کرد که مستعمره‌نشینی یک ساختار و نه یک رویداد مربوط به گذشته است. خشونت نژادی علیه مردم بومی و مردم فلسطین از طریق ساختارهای مداوم مستعمره‌نشینی که مبتنی بر خاستگاه قدرت تاریخی است، اعمال می‌شود.

دلیل اینکه چرا این چارچوب تحلیلی برای برتری طلبان سفیدپوست و صهیونیست بسیار تهدیدآمیز است - و بنابراین «از نظر روانی، آنها را مضطرب می‌کند» - این است که این چارچوبی است که بلافاصله جنبش همبستگی فراملی، جهانی و جمعی قدرتمند و تسلیم‌ناپذیر را می‌گشاید.

مبارزات مشترک و جهانی نه تنها تهدیدی برای برتری طلبی سفیدپوستان و صهیونیسم، بلکه تهدیدی برای چندفرهنگی گرایی لیبرال است که ضدنژادپرستی را به سیاست‌های متنوع یا تعصبات بین فردی محدود می‌کند و هرگز استعمارزدایی و از بین بردن ساختارها، سیستم‌ها و نهادهای قدرت جهانی را در برنامه ندارد.

جنبش طرفدار فلسطینی بایکوت، خودداری و تحریم به عنوان حرکتی «یهودستیزانه» محکوم و رد می‌شود تا ریشه‌های تاریخی صهیونیسم به عنوان یک پروژه سیاسی استعماری مهاجران در استرالیا، بیانه همبستگی تاریخی برای مردم فلسطین با امضای بیش از ۹۰۰ تن از دانشگاهیان و هنرمندان از جمله رهبران برجسته بومیان،

بزرگان، هنرمندان و نویسندگان توسط رسانه‌های جریان اصلی استرالیا نادیده گرفته و ساکت شود. مبارزات مشترک و جهانی نه تنها تهدیدی برای برتری طلبی سفیدپوستان و صهیونیسم، بلکه تهدیدی برای چندفرهنگی گرایی لیبرال است که ضدنژادپرستی را به سیاست‌های متنوع یا تعصبات بین فردی محدود می‌کند و هرگز استعمارزدایی و از بین بردن ساختارها، سیستم‌ها و نهادهای قدرت جهانی را در برنامه ندارد.

آنجلادویس، فیلسوف تحسین‌شده‌ی دانشگاهی، فعال و نویسنده مشهور می‌نویسد: «وقتی درگیر مبارزه با خشونت نژادپرستانه هستیم ... نمی‌توانیم ارتباطات با فلسطین را فراموش کنیم. از بسیاری جهات، ما باید فعالیتی بین بخشی انجام دهیم. همیشه این ارتباطات را در پیش زمینه قرار دهید تا مردم بخاطر بشارند که هیچ اتفاقی مجرد و منفرد نیست». اتصالات و روابط بین بخشی خشونت دولتی، اساسی است. نکبت / سرزمین‌عاری از سکنه؛ «ما اینجا هستیم، زیرا شما آنجا بودید» (امبلوارنر سیوناندان). شناختن این خاستگاه استعماری، همبستگی‌های مداوم و تاریخی بین جنبش‌های مختلف علیه خشونت سیستمی و نهادینه شده دولتی، ستم و وحشیگری سیستمی را بر ملا می‌کند و این در واقع نیروی قدرتمندی است که باید در نظر گرفته شود.

• راندا عبدالفتاح

نویسنده برجسته مسلمان فلسطینی مصری، مدافع ضد نژادپرستی و دانشمند اسلام‌هراسی است. وی در حال حاضر دانشجوی دکترا در گروه جامعه‌شناسی در دانشگاه مک کواری است که در حال تحقیق درباره تأثیر نسل جنگ علیه ترور بر جوانان مسلمان و غیر مسلمان است. کتاب‌های راندا شامل «اسلام‌هراسی و چند فرهنگی گرایی روزمره» (۲۰۱۸)، مجموعه ویراسته مشترک «عرب، استرالیا، دیگری: روایت‌هایی درباره نژاد، هویت و ظهور عصر جنگ با ترور» است که در سال ۲۰۲۱ توسط انتشارات نیواوالت منتشر می‌شود. راندا همچنین برنده جوایز ۱۱ رمان منتشر شده در بیش از ۲۰ کشور جهان از جمله ترجمه‌های متعدد، آثار نمایشی در ایالات متحده و استرالیا و یک مجموعه رمان گرافیکی (در چین) است.

بازگرداندن فلسطین به جنوب جهان: چرایی مقابله با [پروژه] اسرائیلی «تکاپو برای آفریقا»

عدم موفقیت اسرائیل در پیروزی بر کشورهای اروپایی با تکاپوی تاحدی موفقیت آمیز برای فشار بر ملت‌های آفریقایی، جبران شده است. در حالی که دولت صهیونیستی از الزامات توسعه [آفریقا] و با توسل به انگیزه‌های اقتصادی و نظامی سوء استفاده کرده است، قرابت طبیعی دولت‌های آفریقایی با فلسطین، بر اساس تاریخ مشترک استعمار، فرسایش قابل توجهی یافته است. **رمزی بارود** افزایش تقلاي اسرائیل در این قاره را به تصویر می‌کشد.

در سپتامبر ۲۰۱۷، برگزار کنندگان اجلاس اسرائیل-آفریقا تصمیم گرفتند رویداد خود را که قرار بود در تاریخ ۲۳ تا ۲۷ اکتبر در لومه، پایتخت توگو برگزار شود، به طور نامحدود به تعویق بیندازند. آنچه توسط رهبران اسرائیل به عنوان یک عقب‌نشینی موقت تلقی شد، نتیجه لابی پشت صحنه و شدید چندین کشور آفریقایی و عربی از جمله آفریقای جنوبی، الجزایر و مراکش بود. به تعویق انداختن یا لغو کنفرانس، قویاً به تلاش‌های دولت اسرائیلی بنیامین نتانیاهو برای ورود به آفریقا پایان داد. سپس، در ژانویه ۲۰۱۹، گزارش‌های خبری اعلام کرد که تل آویو روابط دیپلماتیک خود را با چاد برقرار کرده است و مالی، کشوری با اکثریت مسلمان، در آینده نزدیک از آن پیروی خواهد کرد. منافع اسرائیل در آفریقا از نظر تاریخی با هدف از بین بردن انزوای سیاسی دولت صهیونیستی، به ویژه در خاورمیانه و همچنین بهره‌برداری از منابع غنی آفریقا بوده است. در حال حاضر، در شرایط فنی بسیار پیشرفته‌تر، اسرائیل قادر است در ازای روابط دیپلماتیک و پشتیبانی در سازمان ملل، «امنیت» و فناوری آبیاری برتر خود را به کشورهای فقیر آفریقا ارائه دهد. نیرنگ اسرائیلی موثر بوده است؛ به ویژه از آنجا که رهبران آفریقایی، که بسیاری از آنها فاقد هرگونه اعتبار واقعی مردم‌سالارانه هستند، امیدوارند که نزدیکی آنها با اسرائیل بتواند آنها را در برابر مداخلات غربی و به ویژه آمریکایی محافظت کند.

اما آیا اسرائیل موفق خواهد شد به انزوای خود در آفریقا پایان دهد و با تقویت آن، فلسطین و فلسطینیان را منزوی کند؟

پذیرش و سپس، طرد اسرائیل
نفوذ اسرائیل در قاره آفریقا در حال افزایش است و نتیجه مستقیم آن این است که حمایت کلامی آفریقا از مبارزه فلسطین در صحنه بین‌المللی در حال کاهش است. نزدیک شدن این قاره به اسرائیل برای فلسطین هزینه دیپلماتیک و سیاسی دارد زیرا برای دهه‌ها، آفریقا به عنوان پیش‌تاز در برابر تمام ایدئولوژی‌های نژادپرستانه، از جمله صهیونیسم - که ایدئولوژی استقرار اسرائیل بر ویرانه‌های فلسطین تاریخی است - ایستاده است. اگر آفریقا تسلیم فریب و فشارهای اسرائیل شود، در نتیجه به طور کامل دولت صهیونیستی را خواهد پذیرفت و مردم فلسطین، شریک ارزشمند خود را در مبارزه برای آزادی و حقوق بشر از دست می‌دهند.

به گفته تحلیلگر سیاسی اسرائیلی، پینھاس انباری، «تهاجم افسونگرانه اسرائیل در آفریقا» پس از آن آغاز شد که اسرائیل نتوانست کشورهای اروپایی را متقاعد کند تا از سیاست‌های خود در برابر فلسطینی‌ها حمایت کنند. «هنگامی که اروپا آشکارا حمایت خود را از تأسیس کشور فلسطین ابراز کرد، اسرائیل تصمیمی راهبردی گرفت تا بر آفریقا تمرکز کند.» اما حمایت مداوم اروپا از کشور فلسطین و انتقادات گاه به گاه از سکونتگاه‌های

غیرقانونی یهودیان در سرزمین‌های اشغالی، تنها دلیل تصمیم اسرائیل برای معطوف کردن تمرکز خود بر آفریقا نبود. اکثر کشورهای آفریقایی - مانند اکثر کشورهای جنوب جهانی - مدت‌هاست که در مجمع عمومی سازمان ملل به قطعنامه‌های طرفدار فلسطین رأی می‌دهند و این امر به احساس انزوای اسرائیل در صحنه بین‌المللی کمک می‌کند. در نتیجه، بازپس‌گیری آفریقا به یک هدف اصلی امور بین‌الملل اسرائیل تبدیل شد - «بازپس‌گیری»، زیرا آفریقا همیشه با اسرائیل رابطه خصمانه نداشته است.

تمایل اولیه آفریقا به اسرائیل از دهه ۱۹۵۰ آغاز شد اما در اوایل دهه ۱۹۷۰ به طور ناگهانی متوقف شد. غنا در سال ۱۹۵۶، فقط هشت سال پس از آغاز تأسیس، اسرائیل را رسماً به رسمیت شناخت و این موضوع روندی را آغاز کرد که سال‌ها در میان کشورهای آفریقایی ادامه داشت. در اوایل دهه ۱۹۷۰، اسرائیل موقعیت خوبی برای خود در این قاره ایجاد کرد. در آستانه جنگ اعراب و اسرائیل در ۱۹۷۳، اسرائیل با ۳۳ کشور آفریقایی روابط دیپلماتیک کاملی داشت.

اما «جنگ اکتبر» همه اینها را تغییر داد. در آن زمان، تحت رهبری مصر، کشورهای عربی تا حدودی بر اساس یک راهبرد سیاسی یکپارچه عمل می‌کردند. وقتی کشورهای آفریقایی مجبور شدند بین اسرائیل - کشوری که از طریق دسیسه‌های استعمار غربی به وجود آمده است - و اعراب - که همانند آفریقا از دست استعمار غرب رنج برده بودند - یکی را انتخاب کنند، آنها به طور طبیعی از اعراب

آفریقا و در واقع، در همه دنیا بدست آورد. با این حال، «تلاش برای آفریقا»ی تمام عیار اسرائیلی - به عنوان متحد سیاسی، شریک اقتصادی و مشتری «امنیت» و فناوری‌های تسلیحاتی - تا همین اواخر ماهیت خود را به طور کامل نشان نداد.

موفقیت اسرائیل در جلب مجدد حمایت بسیاری از کشورهای آفریقایی تماماً مربوط به خودش نبود. سیاست‌های عربی از اواسط دهه ۱۹۷۰ به طور گسترده تغییر کرده است. کشورهای عربی نه تنها دیگر یک صدا صحبت نمی‌کنند، بلکه هیچ راهبرد واحدی در مورد آفریقا - یا هر جای دیگر ندارند. برعکس، برخی از دولت‌های عربی فعالانه در کنار تل‌آویو و واشنگتن و علیه فلسطینی‌ها هستند. کنفرانس اقتصادی بحرین که در تاریخ ۲۵ تا ۲۶ ژوئن ۲۰۱۹ در منامه برگزار شد، نمونه‌ای از این موارد است. این کنفرانس نه تنها هیچ پشتیبانی اقتصادی ملموسی از فلسطینیان ارائه نکرد، بلکه در نهایت به عادی‌سازی بیشتر بین اسرائیل و کشورهای عربی منجر شد. در تاریخ ۱۳ آگوست سال ۲۰۲۰، اسرائیل و امارات متحده عربی بیانیه مشترکی را در واشنگتن امضا کردند و زمینه را برای عادی‌سازی کامل دیپلماتیک باز کردند؛ مسیری که متعاقب آن بحرین نیز پیروی کرد.

علاوه بر این، رهبری فلسطین به ویژه از زمان امضای پیمان اسلو، تمرکز سیاسی خود را به سمت جنوب جهانی تغییر داده است. برای دهه‌ها، آفریقا در محاسبات محدود و خودکار تشکیلات خودگردان فلسطین، سهمی ناچیز داشته است. از نظر تشکیلات خودگردان، فقط واشنگتن، لندن، مادرید، اسلو و پاریس از اهمیت ژئوپلیتیکی برخوردار بودند که مسلماً یکی از بزرگترین سوء محاسبه‌های سیاسی رهبران فلسطین است.

فلسطین و آفریقا: تاریخ مشترک

دلیل قوی ماندن همبستگی فلسطین در آفریقا مستقیماً مربوط به تجارب مشترک گذشته و حال حاضر تحت ستم بودن طولانی فلسطینیان و مردم آفریقا بوده است، در حالی که اسرائیل، مانند اروپا، استعمارگر بیرحمی است که اشتباهات سیری‌ناپذیری برای منابع و نیروی کار ارزان دارد.

را بدون دستیابی فلسطینی‌ها به آزادی و حقوق اساسی بشر عادی کرد. با بسیاری از جلسات و مصافحه‌های صورت گرفته بین مقامات اسرائیلی و فلسطینی که به طور مرتب در رسانه‌های خبری پخش شد، بسیاری از ملت‌های آفریقا دچار این توهم شدند که سرانجام صلح پایدار برقرار است.

کشورهای عربی نه تنها دیگر یک صدا صحبت نمی‌کنند، بلکه هیچ راهبرد واحدی در مورد آفریقا - یا هر جای دیگر ندارند. برعکس، برخی از دولت‌های عربی فعالانه در کنار تل‌آویو و واشنگتن و علیه فلسطینی‌ها هستند.

رهبری فلسطین به ویژه از زمان امضای پیمان اسلو، تمرکز سیاسی خود را به سمت جنوب جهانی تغییر داده است. برای دهه‌ها، آفریقا در محاسبات محدود و خودکار تشکیلات خودگردان فلسطین، سهمی ناچیز داشته است. از نظر تشکیلات خودگردان، فقط واشنگتن، لندن، مادرید، اسلو و پاریس از اهمیت ژئوپلیتیکی برخوردار بودند که مسلماً یکی از بزرگترین سوء محاسبه‌های سیاسی رهبران فلسطین است.

در اواخر دهه ۱۹۹۰، اسرائیل روابط خود را با ۳۹ کشور آفریقایی دوباره فعال کرد. همانطور که فلسطینیان سرزمین‌های بیشتری را متأثر از پیمان اسلو از دست دادند، اسرائیل متحدان جدید و حیاتی زیادی را در

حمایت کردند. کشورهای آفریقایی یکی پس از دیگری، شروع به قطع روابط خود با اسرائیل کردند. خیلی سریع، همه کشورهای آفریقایی، غیر از مالاوی، لسوتو و سوازیلند، روابط رسمی دیپلماتیک با اسرائیل را منع کردند.

اسلو، پایان همبستگی

با خروج اسرائیل از آفریقا در اواسط دهه ۱۹۷۰، همبستگی با فلسطین شروع به افزایش کرد؛ به ویژه اینکه به درستی فهمیده شد که مبارزه در فلسطین، با پروژه‌ی آزادی‌پان آفریقایی، همسویی دارد. سازمان وحدت آفریقا - پیشگام اتحادیه آفریقا - در دوازدهمین جلسه عادی خود که در سال ۱۹۷۵ در کامپالا برگزار شد، اولین نهاد بین‌المللی بود که به تصویب قطعنامه ۷۷، در مقیاسی بزرگ، نژادپرستی ذاتی در ایدئولوژی صهیونیستی اسرائیل را تشخیص داد. این قطعنامه مهم ذیل قطعنامه ۳۳۷۹ مجمع عمومی سازمان ملل اقامه شد که در نوامبر همان سال تصویب شد و تعیین می‌کند «صهیونیسم نوعی نژادپرستی و تبعیض نژادی است».

«همچنین با توجه به قطعنامه ۷۷ که در مجمع سران کشورها و دولت‌های سازمان وحدت آفریقا در دوازدهمین جلسه عادی خود، در کامپالا از ۲۸ ژوئیه تا ۱ آگوست ۱۹۷۵ برگزار شد، این مصوبه که «رژیم نژادپرست در فلسطین اشغالی و رژیم‌های نژادپرست در زیمبابوه و آفریقای جنوبی منشأ مشترک امپریالیستی دارند، یک کل را تشکیل می‌دهند و از همان ساختار نژادپرستانه برخوردار هستند و در سیاست خود با هدف سرکوب عزت و یکپارچگی انسان به شکل ارگانیک هم‌پیوند هستند» ... مشخص می‌کند که صهیونیسم نوعی نژادپرستی و تبعیض نژادی است».

قطعنامه ۳۳۷۹ تا زمانی که تحت فشار شدید آمریکا در سال ۱۹۹۱ توسط مجمع عمومی لغو شد، مؤثر باقی مانده بود.

متأسفانه، همبستگی آفریقا با فلسطین در دهه ۱۹۹۰ رو به زوال گذاشت. در این زمان بود که به اصطلاح «روند صلح» مورد حمایت ایالات متحده تحرک جدی پیدا کرد و نتیجه آن پیمان اسلو و توافق نامه‌های دیگری بود که اشغالگری اسرائیل

به علاوه، بهره‌برداری اروپا از آفریقا هرگز به طور واقعی پایان نیافته است. تلاش برای تسلط بر این قاره با استفاده از راهبردهای قدیمی و جدید همچنان روابط غرب با این قاره غنی را تعریف می‌کند. این استثمار مداوم، به گفتمان ضد استعمار و آزادخواهی کلاسیک جان تازه‌ای بخشیده است که هنوز در محافل دانشگاهی و فکری قابل مشاهده است. برخلاف استعمار سنتی، استعمار نو اکنون رابطه بین بسیاری از کشورهای مستقل آفریقایی و استعمارگران سابق آنها را تعریف می‌کند. دخالت‌های سیاسی، کنترل اقتصادی و گاه مداخلات نظامی - مانند موارد اخیر لیبی و مالی - به این واقعیت تأسف بار اشاره دارد که آفریقا به شیوه‌های بی‌شماری گروگان اولویت‌ها، منافع و اوامر غربی است. در کنفرانس بدنام برلین در سال ۱۸۸۴، رژیم‌های استعمارگر غربی سعی کردند در میان قدرت‌های مختلفی که بر سر ثروت‌های آفریقا با یکدیگر رقابت می‌کردند، واسطه‌گری کنند؛ دوره‌ای که تحت عنوان «تلاش برای آفریقا» شناخته می‌شود. در این کنفرانس، به هر کشور، سهمی از قاره آفریقا داده شد، چنان که گویی آفریقا خالی از سکنه است و مالکان غربی و استعمارگران سفیدپوست آن، هر طور که دوست دارند می‌توانند عمل کنند. میلیون‌ها آفریقایی در این جریان طولانی و خونبار که غرب به راه انداخته بود و ستم نسل‌کشی بی‌شرمانه خود را به عنوان یک پروژه تمدنی ترویج می‌کرد، کشته شدند.

آفریقایی‌ها مانند اکثر مردم استعمارزده در نیمکره جنوبی برای به دست آوردن آزادی گرنه‌های خود در برابر این بی‌تناسبی، نبرد کردند. به عنوان مثال، در کنیا - نقطه دسترسی اولیه اسرائیل به آفریقا - مبارزان آزادخواه کنیا علیه وحشیگری ظالمان انگلیسی که در دهه ۱۹۲۰، این کشور را استعمار کردند، قیام کردند. قیام مائو مائو در دهه ۱۹۵۰ که در بین مبارزات مختلف مقاومت طلبانه آفریقا برجسته است، همچنان نمونه‌ی بارز شجاعت کنیایی‌ها و بی‌رحمی انگلیس استعمارگر است. دولت استعمارگر انگلیس با سرکوبی شدید، از

جمله اعلام وضعیت اضطراری در سال ۱۹۵۲ که تا سال ۱۹۶۰ ادامه داشت، به این شورش پاسخ داد. این موضوع منجر به زخمی شدن هزاران کنیایی، زندانی شدن در اردوگاه‌های کار اجباری، کشته شدن یا ناپدید شدن تحت شدیدترین شرایط بوده است.

تقریباً در همان دوره‌ای که کنیا نیز مستعمره انگلیس شد، فلسطین تحت اشغال یا به اصطلاح حکم انگلیس قرار گرفت. در بین فلسطینیان نیز هزاران نفر جنگیدند و کشته شدند زیرا از روش‌های مختلف مقاومت جمعی، از جمله اعتصاب و شورش افسانه‌ای بین سال‌های ۱۹۳۶ تا ۱۹۳۹ استفاده کردند. همان ماشین کشتار انگلیسی که در آن دوره در فلسطین و کنیا کار می‌کرد، با همان درجه خشونت عاری از احساس، علیه بسیاری از ملت‌های دیگر در جهان نیز فعالیت کرد. اگر چه در ماه می ۱۹۴۸ فلسطین برای تأسیس دولت اسرائیل به جنبش صهیونیستی تحویل داده شد، کنیا در دسامبر ۱۹۶۳ به استقلال خود دست یافت.

بهره‌برداری اروپا از آفریقا هرگز به طور واقعی پایان نیافته است. تلاش برای تسلط بر این قاره با استفاده از راهبردهای قدیمی و جدید همچنان روابط غرب با این قاره غنی را تعریف می‌کند. این استثمار مداوم، به گفتمان ضد استعمار و آزادخواهی کلاسیک جان تازه‌ای بخشیده است که هنوز در محافل دانشگاهی و فکری قابل مشاهده است.

بازنویسی تاریخ

در تاریخ ۵ ژوئیه ۲۰۱۶، نتانیاهو «تکاپو برای آفریقا» را با یک سفر تاریخی به کنیا آغاز کرد، که باعث شد وی اولین نخست وزیر اسرائیل باشد که در ۵۰ سال گذشته به آفریقا سفر کرده است. وی پس از گذراندن زمان زیادی در نایروبی که در کنار صدها

رهبر تجاری اسرائیلی و کنیایی در مجمع اقتصادی اسرائیل و کنیا شرکت کرده، به اوگاندا رفت و در آنجا با رهبران سایر کشورهای آفریقایی از جمله سودان جنوبی، رواندا، اتیوپی و تانزانیا دیدار کرد. در همان ماه، اسرائیل از تجدید روابط دیپلماتیک خود با گینه خبر داد.

راهبرد جدید اسرائیل با سفرهای سطح بالا به آفریقا و اعلامیه‌های پیرومندانه در مورد سرمایه‌گذاری‌های مشترک اقتصادی جدید، از همانجا جریان داشت. با این حال، خیلی زود مشخص شد که تلاش‌های دیپلماتیک و اقتصادی برای به دست آوردن آفریقا برای رهبران اسرائیل کافی نبود. بنابراین نتانیاهو به عنوان راهی برای تقویت روایت شکوفایی اسرائیلی در این قاره، به بازنویسی تاریخ متوسل شد.

در ژوئن ۲۰۱۷، نتانیاهو در جامعه اقتصادی کشورهای آفریقای غربی شرکت کرد که در مونروویا، پایتخت لیبیا برگزار شد. نتانیاهو در سخنرانی خود ادعا کرد: «آفریقا و اسرائیل یک قرابت طبیعی دارند. ما از بسیاری جهات، تاریخچه‌های مشابهی داریم. ملت‌های شما زیر سلطه بیگانگان زحمت کشیده‌اند. شما جنگ‌ها و کشتارهای وحشتناکی را تجربه کردید. این تاریخ ماست». با این سخنان، نتانیاهو نه تنها سعی در تعریف مجدد مأموریت واقعی استعمار صهیونیستی، بلکه سرقت تاریخ خود فلسطینیان نیز داشت.

علیرغم تحریفات آشکار نتانیاهو در مورد «تاریخ مشابه»، تهاجم افسونگرانه اسرائیل در آفریقا موفق بوده است. به عنوان مثال، در ژانویه ۲۰۱۹، چاد، کشوری با اکثریت مسلمان و از نظر راهبردی مهمترین کشور در آفریقای مرکزی، روابط اقتصادی خود با اسرائیل را برقرار کرد.

برچسب قیمت

اسرائیل سعی کرده است خود را به عنوان یک شریک در کشورهای آفریقایی تثبیت کند. وی کمک‌های زیادی، مانند تحویل فناوری‌های خورشیدی، آب و کشاورزی به مناطق نیازمند آفریقا ارائه داده است. با این حال، این کمک‌ها هزینه قابل توجهی به همراه داشته است. به عنوان مثال، هنگامی که در دسامبر ۲۰۱۶، سنگال با حمایت از قطعنامه ۲۳۳۴

فلسطین را به عنوان کشمکش و مبارزه برای مردم‌سالاری، برابری و حقوق بشر می‌دانند. مطمئناً، اسرائیل حمایت برخی از طبقات حاکم آفریقا را به دست آورده است، اما نتوانسته است حمایت مردم آفریقا را که همچنان از فلسطینیان حمایت می‌کنند، به دست آورد.

غالباً، فلسطینی‌ها و متحدان آنها اعلامیه‌های تاریخی مانند [بیان] رهبر برجسته ضد آپارتاید، نلسون ماندلا را به یاد می‌آورند که گفت: «ما خیلی خوب می‌دانیم که آزادی ما بدون آزادی فلسطینی‌ها ناقص است». یا، موالیمو جولوس نیرر، [مبارز ضد استعمار تانزانایی]، که گفت «ما هرگز در حمایت از حق مردم فلسطین برای داشتن سرزمین خود دریغ نکردیم». با این حال، این احساسات که نمایانگر روحیه ضد آپارتاید و انقلابی بسیاری از کشورهای آفریقایی در گذشته بود، دیگر برای اطمینان از همبستگی آفریقا برای فلسطین و مردم فلسطین کافی نیست. سال‌ها طول می‌کشد تا اسرائیل از همدلی ریشه‌دار فلسطین در آفریقا بکاهد. با این حال، اگر چه راهبرد جامع، متمرکز و به دقت بودجه‌بندی شده اسرائیل می‌تواند با راهبرد منسجم و مصمم طرفداری از فلسطین مقابله کند، این تنها مسئله‌ای مربوط به زمان است که قبل از اینکه قاره آفریقا، حداقل بیشتر آن، تحت جادوی اسرائیل قرار گیرد، تحت دین صهیونیسم و قول‌های بزرگ تل‌آویو به نام کمک و «امنیت» خواهد رفت.

● رمزی بارود

روزنامه‌نگار و سردبیر فلسطین کرونیکل است. او نویسنده پنج کتاب است. آخرین کتاب وی «این زنجیرها گسسته خواهد شد: روایت‌های فلسطین درباره مبارزه و سرپیچی در زندان‌های اسرائیل» توسط انتشارات کلاریسی پرس در آتلانتا منتشر شده است. دکتر بارود محقق ارشد غیر مقیم در مرکز اسلام و امور جهانی در دانشگاه زعیم استانبول است. وب‌سایت وی www.ramzybaroud.net است.

نتیجه‌گیری

هنگامی که سازمان آزادیبخش فلسطین از سپتامبر ۱۹۹۳ پیمان اسلو را امضا کرد، انتظار می‌رفت که این سازمان، گفتمان مقاومت و آزادی فلسطین را برای مدت چند دهه کنار بگذارد. در عوض، این یک گفتمان کاملاً جدید بود که با زبانی کاملاً واضح و تحریم شده توسط واشنگتن و متحدان اروپایی‌اش، کاملاً درگیر گفتمان جدیدی شد. هرگاه فلسطینی‌ها جرأت کنند از نقش تعیین شده خود عدول کنند، غرب تصویب می‌کند که آنها باید به «میز مذاکره» باز گردند، که این به طور استعاری آنها را در وضعیت اطاعت و تسلیم قرار می‌دهد.

اسرائیل همچنان از همان
تفکر استعماری پیروی می‌کند
که صدها سال آفریقا را برده
و مقهور خود کرده است. به
نظر می‌رسد این واقعیت برای
برخی رهبران آفریقایی که
برای دریافت اعانه و پشتیبانی
اسرائیل در «جنگ علیه
تروریسم» صف کشیده‌اند،
نادیده گرفته شده است.

در طول این سال‌ها، فلسطینی‌ها اغلب متحدان مهم خود در آفریقا را ترک کرده‌اند. در عوض، آنها بی‌نهایت به حسن نیت غرب متوسل شده‌اند و امیدوارند قدرت‌های استعماری که در درجه اول اسرائیل را ایجاد، پایدار و مسلح کرده‌اند، به طور معجزه‌آسایی متعادل و انسانی‌تر شوند. اگر چه این یک اشتباه ویرانگر بوده است و این چیزی است که قبل از اینکه داستان موفقیت اسرائیل، فلسطینیان را از هر گونه اهرم فشار در آفریقا و سایر مناطق جنوب جهانی بی‌بهره کند، باید اصلاح شود.

از طرف دیگر، با وجود موفقیت‌های فراوان در جلب دولت‌های آفریقا به سوی اتحاد، اسرائیل نتوانسته است در قلب آفریقایی‌های عادی‌ای قدم بگذارد که هنوز هم مبارزه برای عدالت و آزادی

شورای امنیت سازمان ملل متحد، که ساخت شهرک‌های غیرقانونی یهودیان در کرانه باختری اشغالی و بیت‌المقدس شرقی را محکوم کرده بود، نتانیا هو سفیر اسرائیل را در داکار فراخواند و به سرعت پروژه‌های آبیاری قطره‌ای [با عنوان] «مشاو» را لغو کرد. همانطور که رأس مبارک توصیف کرده بود این پروژه‌ها قبلاً، «به عنوان بخش عمده‌ای از کمک اسرائیل در «مبارزه با فقر در آفریقا» به طور گسترده تبلیغ شده است».

اسرائیل نه تنها از پروژه‌هایی مانند اینها برای مجازات کشورهای آفریقایی در هنگامی استفاده کرد که [آن کشورها] نخواستند حمایت کورکورانه از اسرائیل را در مجامع بین‌المللی داشته باشند، بلکه همچنین از این رابطه جدید برای تبدیل آفریقا به بازار جدیدی برای فروش سلاح خود استفاده کرد. کشورهای آفریقایی مانند چاد، نیجر، مالی، نیجریه و کامرون، از جمله مشتریان فناوری‌های «ضد تروریسم» اسرائیل شدند؛ همان ابزارهای کشنده‌ای که به طور فعال برای سرکوب فلسطینیان در مبارزه مداوم خود برای آزادی استفاده می‌شود.

همه اینها در حالی است که اسرائیل همچنان از همان تفکر استعماری پیروی می‌کند که صدها سال آفریقا را برده و مقهور خود کرده است. به نظر می‌رسد این واقعیت برای برخی رهبران آفریقایی که برای دریافت اعانه و پشتیبانی اسرائیل در «جنگ علیه تروریسم» صف کشیده‌اند، نادیده گرفته شده است. علاوه بر این، به نظر می‌رسد نژادپرستی ضد آفریقایی گستاخانه‌ای که جریان اصلی سیاست و جامعه اسرائیل را تعریف می‌کند، هیچ اثری بر رشد باشگاه هواداران اسرائیل در آفریقا ندارد. اکنون بسیاری از دولت‌های آفریقایی، از جمله کشورهای با اکثریت مسلمان، دقیقاً همان چیزی را که اسرائیل می‌خواهد، یعنی راهی برای خروج از انزوا و قانونی‌سازی آپارتاید می‌دهند. نتانیا هو در اولین سفر یکی از رهبران اسرائیل به انجمن، پایتخت چاد، در ۲۰ ژانویه ۲۰۱۹ گفت: «ما در حال تاریخ‌سازی هستیم و اسرائیل را به یک قدرت جهانی در حال پیاختستن تبدیل می‌کنیم».

قرآن، زنان و مردان را یکسان تکریم می کند

دشمنان و منتقدان اسلام اغلب یک آیه مشخص از قرآن که نظر خاصی راجع به زنان در آن وجود دارد را جدا و برجسته می کنند. امام محمد العاصی می گوید فهم آنها مبتنی بر درک نادرست از مضمون زبان عربی است و در ضمن، این افراد به آیه های مکرری که بد رفتاری با زنان را منع می کند توجه نمی کنند.

زنانی را که از نافرمانی آنان بیم دارید [نخست] پندشان دهید و [بعد] در خوابگاه ها از ایشان دوری کنید و [اگر تأثیر نکرد] آنان را ترک کنید پس اگر شما را اطاعت کردند [دیگر] بر آنها هیچ راهی [برای سرزنش] مجوید که خدا والای بزرگ است (سوره نساء: ۳۴).

این آیه باعث شده حمله های بسیاری به اسلام شود و آن را دینی بدانند که زنان را سرکوب می کند و به مردان حق می دهد زنانشان را بزنند و خشونت در خانواده توجیه شود. اما، این آیه فقط دارد می گوید مردان در رابطه با زنانشان در موقعیت صاحب ابتکار عمل قرار دارند. فقط همین. این آیه نمی گوید مردان باید زنانشان را شکنجه کنند و فکر کنند دارند به دین عمل می کنند. این آیه هرگز زن و اختیار او را نفی نمی کند و نمی گوید دین داشتن یعنی این که مرد زن را به بردگی بگیرد. در عین حال، این آیه مرز میان یک زن و یک شوهر را محو نمی کند.

شخصی به نام معاویه ابن هبده القشیری خدمت پیامبر (ص) رسید و پرسید «ای پیامبر خدا، یک همسر بر ما [شوهران] چه حقی دارد؟». پیامبر پاسخ داد، «همان قدر که خودتان می خورید به او هم بدهید، همان قدر که به خودتان می پوشید به او هم بپوشانید. [و در باب نظم و تربیت] تلاش کنید رو در روی او قرار نگیرید، [و] از زبان زشت استفاده نکنید. منظور از ترک کردن

او، ترک کردنش در بستر است [رابطه جنسی]». گزارش شده پیامبر (ص) در صحبت با مردی فرموده اند:

«بندگان ظریف خدا را نزنید [منظور زنان است]». سپس عمر ابن الخطاب به نزد پیامبر (ص) آمد و درباره نوعی نافرمانی همسران از شوهرانشان شکوه کرد. در این زمان، پیامبر (ص) اجازه داد مردان همسرانشان را آرام بزنند [یا به آنها سقلمه بزنند]. پس از آن گروهی از زنان کنار خانه پیامبر جمع شدند و درباره رفتار شوهرانشان اعتراض کردند. پیامبر در نهایت گفت، «این همه زن دور خانه محمد جمع شده اند و درباره شوهرانشان شکایت دارند. آن [شوهران] مردان نجیبی نیستند».

او همچنین گفت:

«بهترین شما کسی است که با همسر و خانواده اش خوب باشد و من بهترین شما در رفتار با همسر و خانواده ام هستم».

این رویدادها در بامداد تاریخ اسلام در زمانی که واپسین پیامبر خدا (ص) فرستاده شده بود، نشان دهنده نفوذ جوامع قدرت مدار و ماده گرا است. در زمان پیامبر (ص)

مردم کم کم از کردارهای سنتی و فرهنگی خودشان دور می شدند. طول می کشید تا این کار انجام شود اما کم کم مسلمانان نسل های بعد به شدت ریشه های برابری هر دو جنس را پذیرفتند و رفتار شوهران و همسران محترمانه تر و برابر شد. هر جا که استانداردهای اسلامی در نتیجه رسوبات فرهنگی و منافع اقتصادی نقض نشده، شاهد علقه های نیرومند و وظایف تکمیلی میان دو نیمه یک روح انسانی هستیم.

عبارت «وَأَضْرَبُوهُنَّ» در آیه ۳۴ سوره نساء یک معنای دیگر گونه دارد که با آنچه در حالت معمول از این واژه ادراک می شود متفاوت است. برای فهم و استخراج معنای این واژه، باید آن را به سطح ریشه اش واسازی کرد و سپس آن را دوباره بازسازی کرد تا معنای واقعی تر و دیگر گونه آن را استخراج کرد؛ هنوز ادامه این معنای دیگر گونه را در مشتقاتی که از ریشه اصلی آن گرفته شده است می توان دید.

زبان عربی یک نظام مشتق سازی دارد که شیوه اشتقاق واژگان از یک واژه ریشه ای، سازمان دهی و تعیین می شود. در مسئله کنونی ما، واژه ریشه ای ما، زمان گذشته فعل ضَرْب است. رایج ترین و کلی ترین و سراسر است ترین معنای واژه همان زدن، حمله کردن یا سقلمه زدن است. اما با توجه به معنای پرتعداد دیگری که می توان از این ریشه بر کشید، نمی توان مطمئن بود که معنای این واژه ریشه ای دقیقاً چیست. برای نمونه، می توان از این ریشه به عنوان یک عبارت - واژه استفاده کرد: در زبان عربی عبارت ضَرْب فی الارض یعنی بیرون رفتن از

خانه و کسب در آمد؛ عبارت ضرب اله مثلن یعنی خدا مثالی زد، در قرآن آمده است؛ و عبارت ضرب عنه یعنی از او روی برگرداند. کمی که بیشتر در این وادی حرکت کنیم، می توانیم واژه هایی مانند اضطراب را بسازیم: عبارت یضرب الموج به موج هایی که با هم یکی می شوند یا عرض گسترده ای دارند گفته می شود. واژه اضطراب یعنی حرکت به این سو و آن سو و بی هدف و مسئله ای که از توازن خارج شده را امر مضطرب می خوانند. از این ریشه باز هم می توان مشتقات بیشتری گرفت: در حلقه های مالی واژه مضربه به وام دادن پول به کسی اطلاق می شود ضرب در برخی زمینه ها می تواند به معنای «یعنی» باشد. پس می بینیم که یک تبیین قطعی از معنای ضَرْب و مشتقات آن ساده انگارانه، ناآگاهانه و گمراه کننده است. این تا حدی نشان می دهد که چرا برخی مردم معنای غلطی به معنای جامع این آیه داده اند.

یکی از اسم هایی که می توان از واژه ضَرْب گرفت، ضراب است؛ این واژه را عمدتاً برای توصیف حیواناتی که جفت گیری می کنند به کار می برند. در زبان عربی، هیچ کس به کار دو حیوانی که جفت گیری می کند نمی گوید نکاح یا ازدواج؛ واژه نکاح تنها برای جفت شدن زن و شوهر در نهاد ازدواج به کار گرفته می شود. این آیه به رابطه آسیب دیده زن و شوهر اشاره دارد که در آن صمیمیت جنسی که با نکاح حاصل می شود، دیگر وجود نداشته باشد. هر کدام از زوجین به لحاظ عاطفی از هم دور باشند و میان آنها دیگر گرمایی وجود نداشته باشد. پس، اگر قرار باشد آنها دوباره به یک رابطه صمیمانه باز گردند و گرما و محبت عشق میان آنها جریان پیدا کند، به آنها می گویند ضراب داشته باشند، نه نکاح. پس، واژه بندی این آیه به یک سردی و دوری اشاره دارد که در رابطه سرد و غیر عاشقانه یک زن و شوهر دیده می شود. می توان گفت که بر اساس این آیه، واژه واضْرَبُوهُنَّ جای واژه وَاَنْكُحُوهُنَّ را گرفته است.

این معنای جدید به رفتار مطلوبی که شوهر باید در قبال همسر دور افتاده خود داشته باشد می دهد و او را ملزم می کند تا به لحاظ عاطفی از زنش فاصله بگیرد. البته با وجود اینها تناقضی میان دو معنای فهم شده از واژه واضْرَبُوهُنَّ وجود دارد. سرشت آدمی پیچیده است و گستره معناهای یک واژه با فهم ظریف از انتخاب

واژگان از سوی خدا و فرمان او درباره احساسات ناپایدار به همدیگر رابطه دارد. یک بار دیگر باید تکرار کنم که واژه قَوَّامُونَ که برای مردان و موضع صاحب ابتکار عمل آنها به کار برده شده به معنای این نیست که یک مرد می تواند هر وقت دلش خواست به زنش حمله کند و او را بزند. بخشی از این رفتار نادرست را حدیث هایی که کاملاً با قرآن متباینند، تأیید کرده اند.

یکی از اسم هایی که می توان از واژه ضَرْب گرفت، ضراب است؛ این واژه را عمدتاً برای توصیف حیواناتی که جفت گیری می کنند به کار می برند. در زبان عربی، هیچ کس به کار دو حیوانی که جفت گیری می کند نمی گوید نکاح یا ازدواج؛ واژه نکاح تنها برای جفت شدن زن و شوهر در نهاد ازدواج به کار گرفته می شود. این آیه به رابطه آسیب دیده زن و شوهر اشاره دارد که در آن صمیمیت جنسی که با نکاح حاصل می شود، دیگر وجود نداشته باشد.

یکی از این حدیث ها در کتاب الشیبانی با عنوان تیسیر الوصول إلى جامع الأصول من حدیث الرسول (جلد ۳) آمده که در آن گفته می شود عمر ابن الخطاب این گفته را از حضرت رسول (ص) نقل کرده است: «از مرد نپرسید چرا زنت را زدی». این یک مثال برجسته است که نشان می دهد چگونه یک حدیث دروغین در تضاد جدی با معنا، نیت و هدف سخنان خداوند در قرآن قرار

می گیرد. هر نتیجه گیری دیگری هم که از این - به اصطلاح - حدیث گرفته شود هم تناقض با دیگر احادیث است. مردی که بر زنش تنبیه بدنی روا می دارد باید توبه کند. این یک نوع تعرض است و یک مرد حق ندارد به همسرش تعرض کند یا حق ندارد بدون دلیلی موجه به کسی دیگر حمله کند. این رفتار نادرست در استانداردهای متون دینی و بر اساس منطق و عدالت قابل پذیرش نیست. اما در مجموعه احادیث می بینیم احادیثی وجود دارند که با قرآن و دیگر نقل قول ها از پیامبر خدا متباینند.

حدیثی که در بالا نقل شد عملاً می گوید که یک شوهر در برابر کارهایش به هیچ کس پاسخگو نیست. آیا این بدین معنا نیست که یک شوهر فراتر از قانون است؟ چگونه است که کسانی که چنین مجوزی به افراد می دهند تا بدون قید و شرط بتوانند همسرانشان را بزنند، عمداً دیگر آیه هایی از قرآن و حدیث را نادیده گرفته اند؟ برخی از این آیه ها و حدیث ها را ببینید:

پس هر که هموزن ذره ای نیکی کند [نتیجه] آن را خواهد دید؛ و هر که هموزن ذره ای بدی کند [نتیجه] آن را خواهد دید (سوره زلزال: ۷-۸).

... برای آنان روا نیست که آنچه را خداوند در رحم آنان آفریده پوشیده دارند و شوهرانشان اگر سر آشتی دارند به باز آوردن آنان در این [مدت] سزاوارترند ... (سوره بقره: ۲۲۸)

و چون آنان را طلاق گفتید و به پایان عده خویش رسیدند پس بخوبی نگاهشان دارید یا بخوبی آزادشان کنید و [ای] آنان را برای [آزار و] زیان رساندن [به ایشان] نگاه ندارید تا [به حقوقشان] تعدی کنید و هر کس چنین کند قطعاً بر خود ستم نموده است و آیات خدا را به ریشخند مگیرید (سوره بقره: ۲۳۱).

شما را پند می دهیم به

زنان رسیدگی کنید، آنها به شما وابسته‌اند ...

آیا کسانی که واقعاً به خدا متعهد هستند می‌توانند از این آیه تخطی کنند و شوهران را صرفاً به خاطر یک فرهنگ تاریخی که زنان را تحقیر می‌کند، از پاسخگویی معاف کنند؟ آیا شوهری می‌تواند هر وقت دلش خواست زنش را بزند؟ آیا شوهر می‌تواند زنش را صرفاً برای فرو نشاندن میل دیگرآزارانه‌ی خود بزند؟ آیا شوهری می‌تواند صرفاً به خاطر «آرام کردن خویش» زنش را بزند؟ همه این تفسیرها مضحک، غیرمنطقی و جنون‌آمیزند و با رهنمودها و رحمانیت خداوند نسبتی ندارند.

این آموزه‌ها به ما یاد می‌دهند از بدترین اختیار مجازی که خداوند به مردان داده پیرهیزیم: طلاق. در جامعه امروز تمایلی وجود دارد که طلاق را عامل ناخشنودی فردی و شاخص یا عامل بی‌نظمی اجتماعی ببینیم. هر ارزیابی که از طلاق داشته باشیم، شمار اندکی از کسانی که در این باره بحث می‌کنند شکی درباره معنای این اصطلاح ندارند. طلاق دادن یا گرفتن بازنمایی کننده یک موقعیت حقوقی واضح است که نتیجه آن معمولاً با کردارهای به وضوح تعریف شده‌ای، مانند سکونت در دو خانه یا توافق بر سر تقسیم اموال و حضانت و سرپرستی و دسترسی به بچه‌ها همراه است. طلاق را معمولاً معادل با فروپاشی زناشویی می‌بینند، گرچه این دو لزوماً یکی نیستند. با بررسی آیه‌های ۳۴ و ۳۵ سوره نساء، شش نکته را می‌توان از آنها خلاصه کرد:

۱. اگرچه این واقعیت - الرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ - باعث سوء تفاهم و سوء تفسیر شده و هنوز هم کژبازنمایی می‌شود، مردان در موقعیت ابتکار عمل قرار دارند تا گام نخست را بردارند. اما این بدان معنا نیست که مردان به صورت خود کار و ژنتیک یا جنسی بر زنان برترند.
۲. اگر مردی نتواند نقش شخصی که باید امنیت فیزیکی و مالی خانواده را تأمین کند را به جای آورد، همسر حق دارد که ازدواج را لغو کند. ازدواج وقتی ادامه می‌یابد که مرد «گام نخست» مردانه خود را بردارد و نیازهای خانواده‌اش را برآورده کند: «مردان در قیاس با زنان در موقعیت فعال قرار دارند و دلیل این امر این است که خداوند به آنان نیرو و توانی داده تا رتوشان را [برای

تأمین خانواده‌هایشان] خرج کنند ...». البته اگر او موقتاً با دشواری ای روبرو شود و نتوانست خانواده‌اش را تأمین کند، آن گاه این نباید باعث شود همسرش برای حل مشکل از او طلاق بگیرد: «وَإِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَى مَيْسَرَةٍ وَأَنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ» (سوره بقره: ۲۸۰). ۳. یک شوهر حق دارد از زنش انتظار داشته باشد در غیاب او به عشقش وفادار بماند و زنان پارسا وفادارند و از عشقی که خداوند پاسدارش است، پاسداری می‌کنند. از زن انتظار می‌رود تا در بندگی خدا با شوهرش همراه باشد و از این روز در اموال شوهرش، احساس شوهرش و جنینی که احتمالاً در رحم دارد امین است. ۴. شوهر موظف است همه لزومات و وسایل رفاه زن را همانطور که برای خودش فراهم می‌کند، فراهم آورد.

آموزه‌ها به ما یاد می‌دهند از بدترین اختیار مجازی که خداوند به مردان داده پیرهیزیم: طلاق. در جامعه امروز تمایلی وجود دارد که طلاق را عامل ناخشنودی فردی و شاخص یا عامل بی‌نظمی اجتماعی ببینیم.

۵. فرآیندی وجود دارد که هر کدام از زوجین باید برای غلبه بر نقصان‌های خود از آن پیروی کنند: مشورت، دوری از همبستری و تشر شوهر به همسر. اگر هیچ کدام از اینها کار نکرد، آنها باید مسئله را به دو داور ارجاع دهند و آن دو داور تلاش خواهند کرد مسئله را حل کنند.
۶. وقتی زنی عواطف خود را با عواطف شوهرش آشتی داد و رفتارش با رفتار شوهرش هماهنگ شد، شوهر دیگر حق ندارد اقدامی علیه او انجام دهد. در موقعیت‌هایی مانند این ممکن است باعث شود میل به انتقام ایجاد شود و این آیه آشکارا این رفتار را ممنوع می‌کند.

برخورد برابر با زنان و مردان موضوعی است که در کل قرآن وجود دارد. هیچ مسلمانی - زن یا مرد - که در روح قرآن غور کند نمی‌تواند تصویر مردی که با خانواده‌اش مستبد است را بپذیرد. این ناممکن است. برخی آیات قرآن که در این زمینه نازل شده می‌گویند زنان و مردان در نقش‌های جنسیتی، در روابط خانوادگی و در موقعیت‌های اجتماعی خود با هم برابرند. هماهنگی زیست‌شناسانه زن و مرد در این آیه بیان شده است:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا (سوره نساء: ۱).

کلام الهی در قرآن مرد و زن را برابر خوانده و آنها را به یک اندازه مسئول «گناه آدم و حوا» در بهشت می‌داند و آنها را به یک اندازه سرزنش می‌کند:

پس شیطان آن دو را وسوسه کرد تا آنچه را از عورت‌هایشان برایشان پوشیده مانده بود برای آنان نمایان گرداند و گفت پروردگارتان شما را از این درخت منع نکرد جز [برای] آنکه [مبادا] دو فرشته گردید یا از [زمره] جاودانان شوید. و برای آن دو سوگند یاد کرد که من قطعاً از خیر خواهان شما هستم. پس آن دو را با فریب به سقوط کشانید پس چون آن دو از [میوه] آن درخت [ممنوع] چشیدند برهنگی‌هایشان بر آنان آشکار شد و به چسباندن برگ‌های درختان بهشت بر خود آغاز کردند و پروردگارشان بر آن دو بانگ بر زد مگر شما را از این درخت منع نکردم و به شما نگفتم که در حقیقت شیطان برای شما دشمنی آشکار است. گفتند پروردگارا ما بر خویشتن ستم کردیم و اگر بر ما نبخشایی و به ما رحم

نکنی مسلماً از زیانکاران خواهیم بود (سوره اعراف: ۲۰-۲۳).

در آیات دیگر خداوند به ما می گوید که مسئولیت انسان ها هم سطح است:

هر کس از مرد یا زن کار شایسته کند و مؤمن باشد قطعاً او را با زندگی پاکیزه ای حیات [حقیقی] بخشیم و مسلماً به آنان بهتر از آنچه انجام می دادند پاداش خواهیم داد (سوره نحل: ۹۷). هر که بدی کند جز به مانند آن کیفر نمی یابد و هر که کار شایسته کند چه مرد باشد یا زن در حالی که ایمان داشته باشد در نتیجه آنان داخل بهشت می شوند و در آنجا بی حساب روزی می یابند (سوره غافر: ۴۰).

سخنان بی طرفانه قرآن بر مسئولیت برابر زنان و مردان در اجرای فرمان های الهی و پیروی از دستورات او تأکید دارند:

و هیچ مرد و زن مؤمنی را نرسد که چون خدا و فرستاده اش به کاری فرمان دهند برای آنان در کارشان اختیاری باشد و هر کس خدا و فرستاده اش را نافرمانی کند قطعاً دچار گمراهی آشکاری گردیده است (سوره احزاب: ۳۶).

وقتی هر دو به خدا باز گردند، زنان و مردان مسلمان می توانند به یک اندازه از پاداش کارهایی که در زمین کرده اند بهره مند شوند:

مردان و زنان مسلمان و مردان و زنان با ایمان و مردان و زنان عبادت پیشه و مردان و زنان راستگو و مردان و زنان شکیبا و مردان و زنان فروتن و مردان و زنان صدقه دهنده و مردان و زنان روزه دار و مردان و زنان پاکدامن و مردان و زنانی که خدا را فراوان یاد می کنند خدا برای [همه] آنان آمرزش

و پاداشی بزرگ فراهم ساخته است (سوره احزاب: ۳۵).

کتاب قرآن که کتاب برابری و انصاف است مردان و زنان را به لحاظ سیاسی برابر می داند:

و مردان و زنان با ایمان دوستان یکدیگرند که به کارهای پسندیده و امی دارند و از کارهای ناپسند باز می دارند و نماز را بر پا می کنند و زکات می دهند و از خدا و پیامبرش فرمان می برند آنانند که خدا به زودی مشمول رحمتشان قرار خواهد داد که خدا توانا و حکیم است (سوره توبه: ۷۱).

چطور ممکن است
کسی پس از خواندن این
همه آیه بتواند با گستاخی
بگوید اسلام خشونت
مردانه را تقدیس می کند
یا مردان را برتر و زنان را
فرو دست می پندارد؟

قرآن به مردان و زنان به یک اندازه حق مالکیت و تملک داده است. هر دو آنها حق دارند ثمره کار خود و قواعد مالکیت مشروع را داشته باشند:

و زنهار آنچه را خداوند به [سبب] آن بعضی از شما را بر بعضی [دیگر] برتری داده آرزو مکنید برای مردان از آنچه [به اختیار] کسب کرده اند بهره ای است و برای زنان [نیز] از آنچه [به اختیار] کسب کرده اند بهره ای است و از فضل خدا درخواست کنید که خدا به هر چیزی دانا است (سوره نساء: ۳۲).

مردان و زنان حق دارند در زمان مرگ از افزوده ثروت خانواده برخوردار شوند؛ سهم آنها بر اساس مسئولیت مالی شان تعیین می شود، که معمولاً بر این اساس

سهم بیشتری به مردان می رسد:

برای مردان از آنچه پدر و مادر و خویشاوندان [آنان] بر جای گذاشته اند سهمی است و برای زنان [نیز] از آنچه پدر و مادر و خویشاوندان [آنان] بر جای گذاشته اند سهمی [خواهد بود] خواه آن [مال] کم باشد یا زیاد نصیب هر کس مفروض شده است (سوره نساء: ۷).

افزون بر آن، قرآن به همین اندازه مردان و زنان را ملزم می کند تا موقعیت اجتماعی و آبروی همدیگر را حفظ کنند. نه مرد و نه زن حق دارد شخصیت دیگری را خرد کند و به آبروی او تعدی کند:

ای کسانی که ایمان آورده اید نباید قومی قوم دیگر را ریشخند کنید شاید آنها از اینها بهتر باشند و نباید زنانی [دیگر] را [ریشخند کنند] شاید آنها از اینها بهتر باشند و از یکدیگر عیب مگیرید و به همدیگر لقب های زشت مدهید چه ناپسندیده است نام زشت پس از ایمان و هر که توبه نکرد آنان خود ستمکارند (سوره حجر: ۱۱).

چطور ممکن است کسی پس از خواندن این همه آیه بتواند با گستاخی بگوید اسلام خشونت مردانه را تقدیس می کند یا مردان را برتر و زنان را فرو دست می پندارد؟ این اتهام ها را تنها کسانی می توانند بزنند که غرض ورزی نسبت به قرآن، پیامبر (ص) و اسلام دارند.

• امام محمد العاصی

در حال حاضر روی نخستین تفسیر انگلیسی از قرآن به نام «قرآن متعالی: آشتی دادن انسان با فرهنگ قدرت دینی» کار می کند. این مقاله از بریده هایی از جلد ششم کتاب وی تشکیل شده است. امام العاصی ترجمه ای از قرآن را هم تهیه کرده که به زودی منتشر می شود. هر دو کتاب تفسیر و ترجمه او را آی سی آی تی منتشر خواهد کرد. العاصی در واشنگتن دی سی زندگی می کند.

ارتباط (مجدد) با قرآن در دوره ویروس کرونا

مادر دوره خارق العاده‌ای هستیم. هر قدر که این زمانه دشوار و چالش برانگیز باشد، با این وجود زمان و فرصت‌هایی را برای ارتباط مجدد با قرآن در اختیار ما قرار می‌دهد. با این حال، برای افرادی که دانش قبلی ندارند، حجم گسترده آثار تفسیری می‌تواند نگران‌کننده باشد. در زیر، **شیخ محمد بهمن پور** رویکردهای مختلف تفسیر وحی خداوند را مرور می‌کند و توضیح می‌دهد که چگونه می‌توانیم درک خود را از آن بهبود بخشیم.

در حالی که ترجمه‌ها [از کلام الله مجید] به وفور یافت می‌شوند، آثار تفسیری قرآن در دوره اطلاعات فوری به حاشیه رانده شده‌اند. در کنار این و شاید به دلیل سابقه طولانی تر زوال آموزش در جهان اسلام، روند تفسیر قرآن برای مسلمانان معمولی مبهم تر شده است، در حالی که بحث‌ها به طور فزاینده‌ای، مستعد مجادلات فرقه‌ای است. این مقدمه‌ی مختصری در مورد برخی از رویکردها به این امید است که به خوانندگان کمک کند تا برخی از ترس‌ها و سوء تفاهم‌ها را برطرف کنند و راه ارتباط با آثار تفسیری را از طریق بحث در مورد فرآیندی که من هنگام انجام تفسیر استفاده می‌کنم، برای آنها باز کند.

تفسیر از آغاز

از همان آغاز نزول، اصحاب پیامبر و کسانی که تابع آنها می‌شدند مشتاق بودند تا معانی آیات قرآن را به درستی و هر چه دقیق‌تر درک کنند. آنها به دنبال بهترین روش‌ها برای درک کامل‌تر معنای این کلام وحیانی بودند. بدیهی است که در زمان پیامبر، بهترین منبع برای درک بهتر، خود پیامبر بود. اگر در درک آیات ابهاماتی وجود داشت، صحابه می‌توانستند مستقیماً به سراغ پیامبر بروند و در مورد معانی آیات سوال کنند. آنها می‌توانستند از او پرسند که چگونه یک آیه در مورد انجام یک عمل خاص مانند نماز یا زکات یا موارد مشابه صحبت می‌کند. آنها از رسول خدا می‌خواستند

توضیح دهند، زیرا قرآن صریحاً این وظیفه را به ایشان محول کرده بود.

وَأَنزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ (نحل: ۴۴)
بر تو این ذکر (یعنی قرآن) را نازل کردیم تا برای مردم آنچه را که به آنان فرستاده شده بیان کنی و برای آنکه عقل و فکرت کار بندند (۱۶:۴۴).

اما پس از رحلت پیامبر (ص)، کار به این آسانی نبود. مفسران قرآن تقریباً در مورد هر آیه اختلاف داشتند. گزارش‌ها و یادداشت‌های متقابل، دیدگاه‌ها و ضد دیدگاه‌هایی وجود داشت که زندگی را برای هر کسی که به دنبال درک ساده قرآن بود، دشوار می‌کرد. فقط کافی است که به یک تفسیر جامع مانند جامع البیان طبری یا مجمع البیان طبرسی بروید تا ببینید که نظرات صحابه و تابعین آنها و مفسرین متأخر در مورد اکثر آیات، متفاوت و گاهی متضاد با یکدیگر است. این وضعیت، مسلماً خواننده قرآن را دچار سردرگمی می‌کند. شیعیان البته می‌توانستند از امامان معصوم خود توضیح بخواهند، اما این نیز منبع محدودی بود، زیرا ائمه علیهم السلام همیشه در دسترس نبودند؛ مخصوصاً برای افرادی که با وسایل ارتباطی اندک و دور از آنها زندگی می‌کردند. بنابراین آنچه در اختیار داشتند گزارش‌ها و ردیه گزارش‌های امامان بود؛ همانطور که در مورد بعد از رحلت حضرت

پیامبر (ص) چنین بود. بنابراین، سردرگمی هم در شیعه و هم در جهان سنی گسترده بود. این وضعیت، نیاز به روش‌هایی را می‌طلبد که بتواند تفسیر قابل اعتمادی از قرآن را برای درک معنای واقعی ارتباط خداوند ایجاد کند؛ ارتباطی که آنقدر مهم است که هر تلاشی که برای درک عمیق آن صرف شود ارزش آن را دارد. سوء تفاهم در مورد این کتاب، یا حتی گاهی یک آیه از آن، ممکن است بر کل زندگی معنوی، شخصی و اجتماعی افراد و جوامع تأثیر بگذارد.

از آنجا که توسل به روایات پیامبر و امامان خیلی کمک نکرد، بنابراین دانشمندان سعی کردند راه‌های دیگری برای فهم قرآن پیدا کنند. آنها سعی کردند مجموعه‌ای از معیارها را تعیین کنند که براساس آنها بتوانند بین درک‌های مختلف قضاوت کنند و بین حق و باطل تفاوت قائل شوند. بنابراین، روش‌های مختلف ادراک ظاهر شد. دانشمندان متمایل به فلسفه، بهترین روش برای فهم کتاب را روش عقلانی می‌دانستند. منظور آنها از روش عقلانی، «عقل سلیم» نبود، زیرا این چیزی است که همه باید در درک هر متنی استفاده کنند. بلکه منظور آنها درک آن از دیدگاه مکاتب فلسفی بود. به عبارت دیگر، آنها قرآن را منبع اصلی دانش نمی‌دیدند، بلکه آن را منبع ثانویه‌ای می‌دانستند که می‌تواند دانش حاصل شده از طریق مکاتب فلسفی مربوطه را تأیید کند. یعنی پس از ایجاد ایده از طریق استدلال‌های اثبات عقلانی خود، برای یافتن تأیید به آیات قرآن مراجعه می‌کردند و اگر آیات

یافته‌های آنها را تأیید نمی‌کرد، آنها آن آیات را به گونه‌ای تفسیر می‌کردند که مطابق آنچه عقلانی می‌دانستند باشد.

رویکرد دیگر، رویکرد کلامی بود. متکلمان هم مانند فیلسوفان، سعی کردند قرآن را در چارچوب مرزهای مفهومی از پیش تعیین شده‌ی خود، درک کنند. آنها از همان روش، به نحو دیگری استفاده کردند. آنها سعی کردند ارتباطات خدا را از طریق فیلتر مکاتب کلامی تأسیس شده‌ی خود درک کنند. بنابراین، یک اشعری همه آیات را به گونه‌ای تفسیر می‌کند که در درک این آیات، با عمل انسان به عنوان یک اتفاق غیر ارادی مطابقت داشته باشد، در حالی که یک معتزلی آیات را چنان تفسیر می‌کند که دقیقاً معنای مخالف داشته باشد. فیض کاشانی، نویسنده تفسیر کلامی صافی، این نوع رویکرد را به خواننده قرآن گوشزد می‌کند و آن را یکی از اصلی‌ترین موانع درک قرآن می‌داند.

رویکرد دیگری که برای چندین قرن و بیشتر در دوره جدید ما مورد استفاده قرار گرفته است، توسل به نظریه‌های علمی برای فهم قرآن است. بنابراین، وقتی نظریه‌ای در محافل علمی مطرح می‌شود، پیروان این رویکرد، حقیقت آن را مسلم فرض می‌کنند و به سراغ قرآن می‌روند تا ببینند آیا قرآن همان حرف را می‌زند یا نه. و اگر آیات با نظریه سازگار نباشد، سعی می‌کنند آن را به گونه‌ای تفسیر کنند که مطابقت ایجاد شود. به عبارت دیگر، قرآن در چارچوب نظریه‌های علمی به همان روشی فهمیده می‌شود که متکلمان یا فلاسفه سعی کردند قرآن را در چارچوب عقاید کلامی یا فلسفی خود بفهمند. بنابراین، در عصر نجوم اقلیدسی، قرآن شاهی بر صحت [نظریه] اقلیدس بود و در دوره جدید نیز شاهی بر نظریه انفجار بزرگ و نظریه تکامل است.

سرانجام، برخی با این عقیده که معنای عمیق‌تری در زیر حجاب کلمات و حروف وجود دارد، به تفسیر عرفانی از قرآن روی آوردند. [ایده اینان این بود که] اگرچه قرآن در هنجارهای ارتباطی ما صحبت کرده است، اما معنای واقعی را زیر زبان گفتاری ما پنهان کرده است. اما این روش نسبت به روش‌های قبلی مشکل‌سازتر است. اگرچه نمی‌توان منکر وجود سطوح و لایه‌های عمیق‌تری از معنای آیات قرآن شد، اما با

این وجود، ابتدا باید معنای آشکار یا تفسیر آنها را درک کرد. تفسیر عرفانی، بسیار ذهنی و ناخوشایند است و نمی‌توان آن را به عنوان شیوه‌ای از درک جمعی در نظر گرفت.

قرآن در قرآن

بنابراین، به راحتی می‌توان قضاوت کرد که هیچ یک از این روش‌ها راضی کننده و فارغ از درک بی‌طرفانه کتاب خدا نیست. اما اگر در تفسیر قرآن، سنت‌ها سود چندانی ندارند، اگر ما نتوانیم از مکاتب فلسفی خود استفاده کنیم، اگر نباید از رشته‌های کلامی خود کمک بگیریم، اگر نتوانیم به نظریه‌های علمی متوسل شویم و اگر روش تفسیر عرفانی بیش از حد ذهنی و خطرناک باشد، پس چه چیزی برای ما باقی می‌ماند؟ از چه روشی می‌توانیم برای درک معنای این ارتباط مهم استفاده کنیم؟

مفسران قرآن، تقریباً در مورد هر آیه اختلاف داشتند. گزارش‌ها و یادداشت‌های متقابل، دیدگاه‌ها و ضد دیدگاه‌هایی وجود داشت که زندگی را برای هر کسی که به دنبال درک ساده قرآن بود، دشوار می‌کرد.

ایمن‌ترین روش، روشی است که توسط ائمه شیعیان - سلام الله علیهما - و بسیاری از صاحب نظران از اوایل تاریخ تفسیر در جهان سنی و شیعه استفاده شده است. این روش، تفسیر آیات قرآن، با کمک گرفتن از خود قرآن است. یعنی یافتن معنی یک آیه با در نظر گرفتن آیات دیگر و ارجاع متقابل آنها به صورت جامع. حتی کسانی که استدلال می‌کنند امامان به چنین روشی احتیاج ندارند، [با این ایده] موافق هستند که آنها از این روش برای نشان دادن فهم قرآن و به عنوان ایمن‌ترین روش برای فهم کتاب خدا استفاده کرده‌اند.

این روشی است که علامه طباطبایی در تفسیر عظیم قرآن، المیزان، از آن بسیار

استفاده می‌کند. وی معتقد بود که اساساً قرآن خود توضیحی است و برای توضیح آن نیاز به چیز دیگری ندارد. [قرآن] حقیقت هر چیز را روشن می‌کند (۸۹: ۱۶) (تَبَيَّنَا لِكُلِّ شَيْءٍ (نحل، ۸۹)، پس چگونه می‌تواند نیاز به توضیح داشته باشد؟ آیاتی که ممکن است از نظر اصطلاحات یا معنای مفهومی آنها نیاز به توضیح داشته باشد، توسط آیات دیگر قابل توضیح است. این همانگونه است که امیرالمومنین امام علی (ع) فرمودند: «بعضی از قسمتهای آن با کمک قسمتهای دیگر صحبت می‌کند و بعضی از قطعات به قطعات دیگر شهادت می‌دهد» (نهج البلاغه، خطبه ۱۳۳).

بدیهی است که استفاده از این روش به معنای نادیده گرفتن منبع دیگری نیست که ممکن است معنای آیه‌ای را بیشتر روشن کند. ما می‌توانیم به هر مدرکی مانند شواهد علمی، منابع حدیث، ادله فلسفی یا کلامی، یا حتی تجارب عرفانی اشاره کنیم که در پرتو آن ممکن است معنای آیه غنی‌تر و دقیق‌تر شود. با این حال، همه اینها باید به عنوان شواهد پشتیبانی فرعی در نظر گرفته شود.

قرآن، یک کتاب منسجم است و کسانی که به آن اعتقاد دارند همچنین معتقدند که هیچ تناقضی ندارد. به همین ترتیب، خواننده قرآن می‌تواند هر جمله از این کتاب را شاهی برای یک جمله دیگر بداند، زیرا ما می‌دانیم که در اینجا جایی برای تناقض وجود ندارد و اگر در جایی چیزی بگوید و در جایی دیگر ظاهراً با آن تناقض داشته باشد، از آنجا که ثابت کردیم هیچ تناقضی وجود ندارد، ممکن است از این دو برای ساختن دیدگاه کاملی از منظور نویسنده استفاده کنیم. به نظر می‌رسد از منظرهای مختلف یک چیز مشابه دیده می‌شود. از یک زاویه یک چیز می‌بینید و از یک زاویه دیگر یک چیز دیگر می‌بینید. این دو ممکن است متناقض به نظر برسد در حالی که روی هم یک تصویر چند بعدی و درک غنی‌تری از آنچه ممکن است نویسنده متن برای انتقال آن در نظر داشته باشد ایجاد می‌کند. به همین دلیل است که ما بسیاری از داستان‌ها را در قرآن تکرار شده می‌بینیم. اگر عمیقاً در مورد این تکرارها تأمل کنیم، می‌بینیم که آنها در واقع تکرار نیستند بلکه همان داستان است که از منظرهای مختلف

به آنها نگاه می‌شود تا تصویر کاملی از یک رویداد را به ما ارائه دهد. به عنوان مثال، یکی از مشهورترین داستان‌های قرآن کریم، که در بسیاری از سوره‌ها بارها تکرار می‌شود، داستان حضرت موسی (ع) است. ممکن است تعجب آور باشد که چرا خداوند این داستان را بارها و بارها در قرآن تکرار می‌کند. با این حال، با تأمل عمیق‌تر، مشخص می‌شود که این تکرار نیست، بلکه تغییر دیدگاه است. این نوع رویکرد در متن ضروری است، خصوصاً به این دلیل که قرآن در مورد موجودات، مفاهیم و قلمروهای فوق طبیعی مانند خدا، فرشتگان، عرش، کرسی، لوح، قلم، آخرت، بهشت و جهنمی صحبت می‌کند، که به راحتی توسط ابزارهای مفهومی ما قابل درک نیست. تا زمانی که این مفاهیم از منظرهای مختلف بررسی نشده و از ابعاد مختلف مورد مذاقه قرار نگیرند، ذهن ما نمی‌تواند آنها را درک کند. به همین دلیل، آیات قرآن در مورد یک مفهوم یا واقعه باید در کلیت آن در نظر گرفته شود. این را تفسیر قرآن توسط قرآن می‌نامند و این روشی است که من عمده‌تاً سعی می‌کنم از آن استفاده کنم. سرانجام، همه منابع خارج مانند حدیث، فلسفه، کلام، تجارب عرفانی و غیره باید توسط قرآن مورد قضاوت و ارزیابی قرار گیرند و نه بالعکس.

همچنین ممکن است لازم باشد در صورت موجود بودن، به گزارش صحابه و تابعین در خصوص شأن نزول آیات مراجعه کنیم، یا از ترتیب نزول آگاهی داشته باشیم تا بدانیم در چه زمانی چه اتفاقی افتاده است یا اینکه در مورد آیات نسخ شونده و آنهایی که نسخ شدند بدانیم. با این حال، این گزارش‌ها نیز گاهی با یکدیگر مغایرت دارند و دوباره لازم است آنها را با توجه به محتوای خود قرآن قضاوت کنیم. همانطور که قرآن خودش می‌گوید:

وَأَنزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيِّمًا عَلَيْهِ (مائده: ۴۸)
«و ما این (قرآن عظیم) را به حق بر تو فرستادیم که تصدیق به درستی و راستی همه کتب که در برابر اوست نموده و بر حقیقت کتب آسمانی پیشین گواهی می‌دهد» (۵:۴۸)

راجع به سلف

مراجعه به دیدگاه‌های سلف (پیشینیان) مسلماً منبع بسیار خوبی برای تفسیر است. چنین ارجاعی، مطابق آن چیزی است که محققان بزرگ ما مانند طبری، شیخ طوسی، شیخ طبرسی، فخرالدین رازی و دیگران انجام داده‌اند. با این حال، باید در نظر داشته باشیم که مراجعه به این دیدگاه‌ها به معنای بدیهی دانستن آنها نیست. با کمال احترام به نظرات برخی از محققان سلفیه، باید بگویم این ایده که سلف، قرآن را می‌فهمید و ایمان را بهتر از ما درک می‌کرد، یک مفهوم غلط است. [این ایده] بر اساس این عقیده است که سلف معصوم هستند، آنها همه چیز را می‌دانند و می‌توانند همه آنچه پیامبر می‌خواهد به آنها منتقل کند را درک کنند. با این حال، چنین دیدگاهی این واقعیت را نادیده می‌گیرد که سلف ۱۴۰۰ سال دانش و تجربه مستمر درباره قرآن، فقه و جنبه‌های مختلف ایمان نداشته است. گفتن اینکه همه اینها بی‌فایده است و مردمی که در گذشته زندگی می‌کردند بهتر از کسانی بودند که پس از آنها و پس از تجمع قرن‌ها دانش آمدند، گزاره‌ای است که از نظر عقلی غیر قابل قبول است.

قرآن، یک کتاب منسجم است و کسانی که به آن اعتقاد دارند همچنین معتقدند که در آن تناقضی نیست. به همین ترتیب، خواننده قرآن می‌تواند هر جمله از این کتاب را مدرکی برای جمله دیگر بداند.

البته قرآن بر پیامبر نازل شد و پیامبر آن را به صحابه و صحابه به تابعین رساندند؛ هر یک از صحابه یا تابعین درک درستی از آن ایجاد کردند، اما این تفاهات گاه با یکدیگر متفاوت بودند. اما آنها امتیاز صدها سال تأمل، تدبر و تفصیل درباره فهم آیات قرآن را نداشتند. بنابراین هرچه زمان می‌گذرد، درک ما از آیات قرآن، درک ما از جنبه‌های مختلف ایمان واضح‌تر، شفاف‌تر و دقیق‌تر می‌شود.

کسانی که می‌گویند برای درک قرآن باید به سلف برگردیم ممکن است استدلال کنند که توشه‌هایی که فرهنگ‌های مختلف با خود به اسلام آورده‌اند، خلوص اسلام را آلوده کرده است و ما اکنون باید با بازگشت به سلف، اسلام را از این ناخالصی‌ها پاک کنیم. البته این درست است. با این حال، فرهنگ‌های مختلف تنها بسته‌ی فرهنگی را به همراه نیاوردند، بلکه آنها دانش، تجربه و هوش خود را نیز به اسلام آورده‌اند و اگر بخواهیم خود را از همه اینها محروم کنیم، ضرر خواهیم کرد. به علاوه، چرا باید فکر کنیم که سلف‌ها هنگام ورود به اسلام بسته‌ی فرهنگی خود را نداشته‌اند؟ بدیهی است که آنها زمینه‌های خاص خود را داشتند و بسته‌ی فرهنگی آنها کمتر از بسته فرهنگی سایر ملل و دیگر افرادی نبود که بعداً اسلام آوردند. این مجدداً دلیلی می‌شود که استفاده از قرآن به عنوان معیاری برای فهم قرآن کلید تأمین فضای باز، یکپارچه و تفسیری است و همچنین تضمین می‌کند که شیوه‌های غلط تفسیر مجاز به تأثیر نیستند.

تأملات نهایی

وقتی می‌خواهیم قرآن را تفسیر کنیم باید جامع باشیم، باید فراگیر باشیم. قرآن چیزی نیست که بتوانیم آن را با تعصب تفسیر کنیم - خواه این تعصب فرهنگی، فرقه‌ای، مذهبی یا علمی باشد. ما باید به دنبال راهنمایی از قرآن باشیم، نه اینکه قرآن را طبق آنچه اعتقاد داریم و فرقه یا فرهنگ ما اجازه می‌دهد، تفسیر کنیم. برای اینکه بتوانید قرآن را به صورت جامع و بی‌طرفانه بفهمید، اولین قدم مسلط بودن به آیات آن است. برای این منظور، باید روزانه مدتی را برای خواندن و تأمل در قرآن اختصاص دهیم. مراجعه به تفاسیر مختلف از قرآن، صرف نظر از فرقه، رویکرد و گرایش نویسندگان، به گسترش دیدگاه و توانایی تفسیری ما کمک می‌کند. خوشبختانه بسیاری از این تفسیرها به صورت برخط در دسترس ما قرار دارد.

• **شیخ محمد سعید بهمن پور**
استاد ارشد کالج اسلامی لندن است. وی در علوم و تفسیر قرآن تخصص دارد. آخرین کتاب او «درک سوره یاسین» است.

اگر در محل کار خود دچار تبعیض، بی عدالتی، سوء رفتار یا آزار و اذیت هستید، ما در اینجا هستیم تا از شما پشتیبانی کرده و در جستجوی عدالت به شما کمک کنیم. همچنین ممکن است شما مستحق دریافت جبران خسارت مالی باشید.



برای مشاوره و پشتیبانی
حقوقی ارزان قیمت با ما
تماس بگیرید. برای کسب
اطلاعات بیشتر یا صحبت
با تیم ما، لطفاً با ما تماس
بگیرید.

IHRC
Legal



202 Preston Road,
Wembley HA9 8PA, United Kingdom
T: 020 8904 4222 - E: legal@ihrc.org

www.ihrc.org.uk

Open Monday to Friday, 10am to 6pm

ISSN 2753-3980



The Long View is a project and publication of Islamic Human Rights Commission (a limited company no 04716690).

Web www.ihrc.org.uk
E info@ihrc.org
Tel +44 20 8904 4222

All views are the authors' own and do not reflect IHRC's views or beliefs.